
AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY
3 ACKU 00032634 7

فهرست کتاب :


PROPERTY OF ACKU 32634

— صرف —

صحیفه

ACKU

صحیفه

ACKU

صحیفه

صحیفه

نحو ویا تألیف کلام

ACKU

صحیفه



ACKU



مختصر مگر مکمل ؛ صرف و نحو فارسی

به طرز جدید

برای مکاتب رشدیهٔ عسکریه

لوامشر مکاتب عسکریه

السید محمود سامی

در مطبعهٔ مکتب فنون حربیه طبع گردید

طبع اول

کابل ــ سنبله ــ ۱۳۰۱ هجریٔ شمسی

اصول فارسی به طرز جدید

مدخل

۱ ــ کلام : آن جمله ها را گویند که از دو ویا زیاده‌تر ا کلمه ها مرکب بوده برای بیان مقصد ومدعا مستعمل باشند ٠

۲ ـ کلمه : لفظ معنا دار را گویند ، کلمه از حرفها مرکب میباشد ٠

۳ ـ حرف : یك آوازیست که به واسطهٔ یك کیفیت مخصوصه ، از مخرج معین دهن می برآید ٠ آن کیفیت مخصوصه را « حرکه » مینامند ٠

حروف هجا

٤ ــ حروف هجا در لسان فارسی ۲٤ است :

ا ب پ ت ج چ خ د ذ ر ز ژ
س ش غ ف ك گ ل م ن و ه ى

ازهمین ٢٤ حرف فوق ؛ حرفهای (پ چ ژ گ) مخصوص به زبان فارسی میباشند . حرفهای دیگر ؛ مابین عربی وفارسی ؛ مشتر کنند .

حرفهای (ث ح ص ض ط ظ ع ق) درلسان فارسی ؛ مستعمل نمیباشند پس ؛ هرگاه دریک کلمه ؛ یکی ازین حرفها موجود باشد فهمیده میشود که آن کلمه ؛ فارسی نبوده یاعربی ویا از دیگر لسان اجنبی میباشد .

حرکه و حروف حرکه

٥ ــ چنانچه در زبان عربی است در لسان فارسی‌هم ؛ حرکه ٣ میباشد : فتحه ، کسره ، ضمه یعنی زبر ، زیر ، پیش .

٦ ــ حرفیکه حرکه دارد « حرف متحرك »

و حرفیکه حرکه ندارد یعنی غیر متحرك باشد « حرف ساکن » مینامند .

٧ ـ حروف (ا ، و ، ی) هرگاه به عوض حرکه ها مستعمل شوند « حروف حرکه » و هر یکی را « حرکهٔ حرفیه » نامیده میشوند .

مثلا : کار ، دو ، نی . . . و هکذا

٨ ـ هاء رسمیه ، بعضاً فتحه یعنی زبر را و بعضاً کسره یعنی زیر را بیان میکنند .

مثلا : خانه ، چه . . . و هکذا



اقسام کلمه

٩ ـ کلمه ها اولاً به ٣ قسم جدا میشود : اسم ، فعل ، حرف .

یك کلمه بیك معنا یا دلالت میکند و یا نمیکند .

•

اکر دلالت نمیکند « حرف » است .

اکردلالت کند ماضی ، حال ، استقبال
تام به یکی ازهمین سه زمان ؛ یامقارن میشود ویا
نمیشود . هرکاه مقارن شد « فعل » است واکرنشد
« اسم » میباشد .

۱۰ ـ برای اینکه قواعد لسانیه به آسانی ؛
ضبط کرده شودکلمه را به ۷ قسم ؛ جدا کرده اند :
اسم ، صفت ، ضمیر ، فعل
ادوات ، ظروف ، ندا .

---

۱ — اسم

۱۱ ـ هرکلمهٔ که به انسان ویا حیوان ویا
اشیا دلالت کند و به زمان ؛ مقارن نباشد آن را
« اسم » مینامند . وآن چیزیکه اسم به آن ؛
دلالت کند « مسمی » نامیده میشود .

اسم بسیط – اسم مرکب

۱۲ – اسمها یا بسیط ؛ ویا مرکب میباشند ؛

۱۳ – اسم بسیط : عبارت از یک کلمه بوده به مسمای خود ؛ دلالت میکند .

مثلا : مرد ، زن ، راه ، قلم ، اسپ . . . . وهکذا

۱٤ – اسم مرکب : اسمیست که از چند کلمه ؛ مرکب باشد .

مثلا : آسمان . که اصلش مرکب است از (آس) ؛ و (مان) یعنی مشابه .

اسم عین – اسم معنی

۱۵ – اسمها نظر به اعتبار موضوعیت آنها یا اسم عین ویا اسم معنی میباشند :

۱٦ – اسم عین : اسمیست که مسمای آن

در خارج ؛ موجود و معین باشد .
مثلا : گاو ، ماه ، درخت .. وهکذا

۱۷ ـ اسم معنی : اسمیست که مسمای آن در خارج ؛ موجود و معین نباشد .
مثلا : خواب ، هوش .... و هکذا

اسم جمع

۱۸ ـ اسم جمع : اسمیست که باوجودیکه لفظش مفرد است مگرمعنای جمع را افهام میکنند .
مثلا : لشکر ، عسکر ، گروه ... وهکذا

---

۱ ـ تمرین

از اسماء آتیه ؛ کدامش اسم بسیط ویا اسم مرکب ویا اسم جمع است ارائه وبیان کنید !

پدر	لشکر	آسمان
مادر	عسکر	جان
برادر	ابرو	آسیاب
پسر	خرد = عقل	رمه
خواب	گروه	بوی
		انبوه

انواع اسم

۱۹ ـ اسمها از فعل ، یامشتق میباشند ویا نمیباشند یعنی یا اسم مشتق ، ویا اسم جامد میباشند .

۲۰ ـ اسم مشتق : اسمیست که از فعل ؛ مشتق باشد .

مثلا : دیده = چشم [ازمصدر دیدن] ؛

نمونه = اورنك [از مصدرنمودن] ،

... وهکذا .

ACKU

۲۱ ـ اسم جامد : اسمیست که ازفعل
مشتق نمیباشد .
مثلا : اسپ ، رود ، قلم . . . . . وهکذا
۲۲ ـ اسم خواه به عین وخواه به معنی
دلالت کند دونوع میباشد : (اسم جنس) و
(علم) .
اسم جنس را (اسم عام) ؛ و علم را
(اسم خاص) نیز میدانند .

اسم جنس

۲۳ ـ اسم جنس : اسمیست که به همه
افراد اشیائیکه ازیك جنس اند شامل باشد .
مثلا : مرد ، کوه ، اسپ ، قلم ،
یرك . . . . . وهکذا .

علم

۲٤ - علم ویا اسم خاص : اسمیست که به همه افراد اشیائیکه ازیك جنس اند شامل نبوده صرف به یك فرد معین آنها دلالت کنند :
مثلا : امان‌الله ، کابل ، جیحون . . . و هکذا

۲ — تمرین

[اسمهای آتی را نشان بدهید که کدامش اسم جنس و کدامش علم است]

سر	شکوفه	اصفهان
پای	برك	مرغ
زبان	بیخ	بر
چشم	باغ	حسین
گوش	بر = میوه	فرات

ACKU

[اسئله : ـ اسمها نظر به اشتقاق آنها ازفعل ۵
چند نوع میباشند ؟ ـ اسم مشتق ؛ چه گونه
است ؟ ـ اسم جامد ؛ چه طور است ؟ ـ اسم ؛
خواه به عین وخواه به معنی ؛ دلالت کنند چند
نوع است ؟ ـ کدام اسم را علم میگویند ؟]

خاصیت اسماء

۲۵ ـ اسمها ۳ خاصه دارند : کیفیت ،
کمیت ، حیثیت ۰

کیفیت

۲۶ ـ کیفیت : ـ عبارت از مذکر ویا
مؤنث بودن اسم است ۰
۲۷ ـ در لسان فارسی ؛ تذکیر و تأنیث

ندر اسماء اشیای غیر ذی روح ؛ معتبر نمیباشد .

مذکر ویا مؤنث بودن اسماء اشیای ذی روح یعنی جاندار ؛ از اختلاف الفاظ آنها فهمیده میشود .

(اسمهای مذکر)	(اسمهای مؤنث)
مرد	زن
پسر	دختر
غلام	کنیز
اسپ	مادیان
خروس	ماکیان
پدر	مادر
برادر	خواهر ، همشیره

ویا اینکه صفات (نر ، نره) و (ماده) علاوه شده تفریق مذکر ومونث ؛ کرده میشود مثلا : شیرنر ، نره گاو ، شیرماده ، ماده گاو . . . وهکذا

کمیت

۲۸ ـ کمیت : یک ویا زیاده تر بودن یک شی را داناندن است .

۲۹ ـ کمیت درلسان فارسی ۲ است :
مفرد ، جمع . [چنانچه درعربیست تثنیه در فارسی نمیباشد] .

۳۰ ـ هرکلمهٔ که به یک انسان ویا به یک حیوان ویا به یک شی ؛ دلالت کند آن کلمه را (مفرد) میگویند .

مثلا : آدم ، سنگ ، اسپ ، قلم ، کتاب . . . وهکذا

۳۱ ـ هرکلمهٔ که زیاده ازیک انسان ویا از یک حیوان ویا ازیک شی ؛ افاده کند آن کلمه را (جمع) میگویند .

ACKU

ادات جمع

۳۲ ـ ادات جمع درفارسی ؛ ۲ است :
(ان) و (ها) .

۳۳ ـ جمع درفارسی به ۳ قسم است :
۱ ـ جمع اسماء ذی روح ،
۲ ـ جمع اسماء غیر ذی روح ،
۳ ـ جمع اسماء نباتات و اسماء موجوداتیکه خاصهٔ تجددرا دارند .

۳٤ ـ جمع اسماء ذی روح ؛ به واسطهٔ (آن) تشکیل میشود . یعنی به آخر اسم مفرد اگر (ان) آورده شود جمع میشود . مثلا :

(مفرد)	(جمع)
مرد	مردان
زن	زنان
پسر	پسران
مرغ	مرغان
اسپ	اسپان . . . وهکذا

ACKU

۳۵ – جمع اسماء غیر ذی روح ، به واسطهٔ (ها) تشکیل میشود . یعنی به آخر اسم مفرد اگر (ها) علاوه شود جمع میگردد . مثلا :

(مفرد)	(جمع)
سنك	سنکها
خاك	خاکها
باد	باد ها
کوه	کوهها
آب	آبها

۳٦ – اسم معنی نیز ، مانند اسماء غیر ذی روح ، به واسطهٔ (ها) جمع میشود .

(مفرد)	(جمع)
خرد = عقل	خردها
دانش	دانشها
مهر	مهرها . . . . والخ

۳۷ – اسماء نباتات و اسماء موجوداتیکه

حائز تجددند جمع آنها خواه به واسطهٔ (ان)
و خواه به واسطهٔ (ها) ؛ جائز است . مثلا :

(مفرد)	(جمع)
درخت	درختان ـ درختها
گیاه	گیاهان ـ گیاهها
روز	روزان ـ روزها
شب	شبان ـ شبها
ماه	ماهان ـ ماهها . . . و الخ

۳۸ ـ اعضای جفت انسان نیز ؛ هم
به واسطهٔ (آن) وهم به واسطهٔ (هـا) جمع
میشود . مثلا :

(مفرد)	(جمع)
دست	دستان ـ دستها
چشم	چشمان ـ چشمها

[اخطار ـ جمع اسماء اعضای جفت و نیز
جمع اسماء نباتات و اسماء موجوداتیکه حائز

تجدد است اگرچه بقرار قاعده های فوق ٤ به ٢ صورت میباشد مگر قاعدهٔ مطرده نمیباشد . یعنی بعضاً خاص به واسطهٔ (ان) ؛ و بعض آنها خاص به واسطهٔ (ها) جمع میشوند . مثلا :

(مفرد)	(جمع)
دیده	دیدگان
پای	پایها
گوش	گوشها . . . و هکذا

تا الحال ؛ چنین معلوم شد که اسمائیکه ادات جمع آنها (ان) است به واسطهٔ (ها) نیز ؛ جمع میشوند . و اسمائیکه ادات جمع آنها (ها) است به واسطهٔ (ان) نیز ؛ جمع میشوند . پس چنین ظاهر شد که درخصوص استعمال ادوات جمع ؛ یك قاعدهٔ مطرده و قویه در لسان فارسی ؛ موجود نیست . و

درین از منهٔ اخیره (جموع مجموله) نام ؛

یك نوع جمع نیز کرده میشود . مثلا :
فرمایشات ، فرامین ، نوشته جات . . .
و هکذا .

اگرچه این قاعدهٔ فوق ، هنوز در کتابهای قواعد فارسی ، داخل نشده مگر رفته رفته یعنی به مرور زمان و کثرت استعمال ، احتمال قوی است که به جملهٔ قاعده ها داخل شوند] .

قاعده : ۱ ــ اسم مفردیکه به واسطهٔ (ان) جمع میشود هرگاه در آخر آن ، حرف (ه) باشد حذف میشود وبعوض آن ، (کاف فارسی) آورده میشود . یعنی های مذکور درجمع ، به کاف فارسی ، تبدیل میشود . مثلا :

(مفرد)	(جمع)
بنده	بندگان
ستاره	ستارگان
خواجه	خواجگان . . . وهکذا

ACKU

قاعده : ۲ ـ اسمیکه به واسطهٔ (ان) جمع میشود هرگاه درآخرآن (ا) ویا (و) باشد بیشتر ازادات جمع ؛ (ی) افزود میشود . مثلاً :

(جمع)	(مفرد)
دانایان	دانا
نابینایان	نابینا

اینها مستثنا اند :

(جمع)	(مفرد)
ابروان	ابرو
بازوان	بازو
آهوان	آهو

قاعده : ۳ ـ اسمائیکه به واسطهٔ (ها) جمع میشوند هرگاه در آخر آنها هاء رسمیه باشد درحین جمع ؛ حذف میشود . مثلاً :

(جمع)	(مفرد)
شانها	شانه
پیالها	پیاله
ژالها . . . . وهکذا ـ	ژاله

ACKU

مگر هرگاه التباس واقع شود یعنی به واسطهٔ حذف هاء رسمیه ؛ هرگاه به جمع دیگر اسماء ؛ مشابهت پیدا کنند هاء رسمیه ؛ حذف نمیشود . مثلا :

(مفرد)	(جمع)
باده	باده ها
جامه	جامه ها
نامه	نامه ها . . . وهکذا

ازمثالهای فوق ؛ مثلا از کلمهٔ (باده) هرگاه هاء رسمیه را حذف نموده جمع کنیم (بادها) میشود که جمع (باد) است . چون التباس واقع شد لهذا درحین جمع باید که هاء رسمیه را حذف نکرده بحال خود ؛ ابقا کنیم .

تمرین — ۳

[مذکر ومؤنث اسماء آتیه ، تفریق کرده شود ومفردها جمع ؛ وجمعها مفرد ساخته شود] :

خانه	نامها	گوسفند
بام	نامه	گاوان
روزن	جام = قدح	ماده گاو
در	جامه ها	پدر
دریا	خواهران	شیر نر

تمرین — ٤

[اسماء آتیه جمع کرده شود] :

فرشته	بره	روباه
هزار	پارسا = صوفی	شتر
گرگ	گربه	نهال
میش	دایه	اختر
کوزه	فاخته	دیده

ACKU

امثله : اسمها چند خاصه دارند ؟ ـ کیفیت ، چیست ؟ ـ درزبان فارسی ؛ آیا تذکیر و تأنیث اسماء غیرذی روح ؛ معتبراست ؟ ـ تذکیر وتأنیث اسماء ذی روح ؛ چه گونه فهمیده میشود ؟ ـ کمیت ، چیست ؟ ـ درلسان فارسی ؛ کمیت چند است ؟ ـ چه را مفرد میگویند ؟ ـ چه را جمع میگویند ؟ ـ ادات جمع درلسان فارسی ؛ چنددانه است ؟ جمع درلسان فارسی ، چند قسم است ؟ ـ جمع اسماء ذی روح ؛ چه گونه تشکیل میشود ؟ ـ جمع اسماء غیرذی روح ؛ چه گونه تشکیل میشود ؟ ـ اسماء معنا ؛ چه گونه جمع میشوند . جمع اسماء نباتات و اسماء موجوداتیکه حائز تجددند چه گونه تشکیل میشود ؟ ـ جمع اعضای جفت انسان ؛ چه گونه تشکیل میشود ؟ ـ درین باب ؛ هر سه قاعده را بیان کنید ! ـ هاء رسمیهٔ کدام اسماء ؛ درحین جمع ؛ حذف میشود ؟

جموع مجموله = جمعهای محدث ، مصنوع ـ



حیثیت

۳۹ ـ **حیثیت** : آن تحولات وتبدلات را گویند که اسماء در ما بین عباره ؛ به آن گرفتار میشوند .

٤٠ ـ اسماء ازجهت حیثیت ؛ به ۳ حال میباشند : مجرد ، مفعول ، اضافت .

٤١ ـ **مجرد** : آن اسم را گویند که به آن ؛ هیچ یك ادات ؛ علاوه نشده باشد یعنی اسم درعباره ؛ بحال اصلی خود میباشد .

اسم مجرد ها ؛ درعباره با (فاعل) ویا (نائب فاعل) ویا (مبتدا) ویا (خبر) میباشند .

٤٢ ـ اسم مجرد ؛ به سؤالهای (که ، چه) ؛ جواب میباشند . مثلا : که گفت ؟ احمد گفت . چه شکست ؟ قلم شکست .

۴۳ ـ مفعول ؛ دوقسم است : مفعول صریح ، مفعول غیر صریح .

۴۴ ـ **مفعول صریح** : به آخراسم معین و محدود ؛ اگر (را) علاوه شود مفعول صریح ؛ تشکیل میشود . مفعول صریح را (مفعول به) نیز میگویند . مثلا :

(مجرد)	(مفعول صریح = مفعول به)
کتاب	کتاب را
سنگ	سنگ را
نامه	نامه را . . . و هکذا

اسم ؛ هرگاه غیر معین باشد برای مفعول صریح ؛ در آخر آن ؛ (را) داده نمیشود یعنی بحال اصلی خود میباشد .

۴۵ ـ مفعول صریح ؛ به سؤالهای (که را = کرا ، چه را = چرا) جواب میباشد .

مثال درباب اینکه اسم ؛ معین باشد :

کرا دیدی ؟ پدررا دیدم

چه را انداختی ؟ سنك را انداختم .

مثال درباب اینکه اسم ؛ غیر معین باشد :

چه خریدی ؟ کتاب خریدم .

٤٦ ـ مفعول غیر صریح ؛ پنج قسم است :

مفعول الیه ، مفعول فیه ، مفعول عنه ، مفعول له ، مفعول معه .

٤٧ ـ مفعول الیه : ماقبل اسم مجرد ؛ هرگاه یك (ب) مفتوح ؛ (ویا «به») آورده شود آن اسم ؛ مفعول الیه میگردد ، مثلا :

(مجرد)	(مفعول الیه)
خانه	بخانه (ویا به خانه)
دبستان	بدبستان (ویا به دبستان)
دست	بدست
درخت	بدرخت . . . . . وهکذا .

ACKU

۴۸ ـ بعضاً به آخر اسم مجرد ؛ (را) آورده مفعول الیه ؛ تشکیل کرده میشود . درین حال ؛ به واسطهٔ معنا یعنی به قرینه از مفعول صریح ، تفریق کرده میشود . مثلا :

خانه را رفتم = بخانه رفتم ، پدررا گفتم = به پدر گفتم .

۴۹ ـ مفعول فیه : ماقبل اسم مجرد ؛ هرگاه (در) آورده شود آن اسم ، مفعول فیه میگردد . مثلا :

(مجرد)	(مفعول فیه)
خانه	درخانه
دبستان	در دبستان
باغ	درباغ
مسجد	درمسجد . . . . والخ

بعوض (در) بعضاً (بر) ویا (ب) آورده میشود . مثلا :

بدبستان = دردبستان

بمسجد = درمسجد . . . . والخ

۵۰ - مفعول عنه = مفعول منه : ما قبل اسم مجرد ؛ هرگاه (از) آورده شود ،مفعول عنه ؛ تشکیل میشود . مثلا :

(مجرد)	مفعول عنه = مفعول منه)
کوه	ازکوه
راه	ازراه
همسایه	ازهمسایه . . . . . والخ

۵۱ - مفعول‌له : به اول اسم‌مجرد ؛ هرگاه (برای) آورده شود مفعول‌له ؛ تشکیل میشود مثلا :

(مجرد)	(مفعول‌له)
خانه	برای خانه
راه	برای راه
نان	برای نان

۵۲ — مفعول معه : به اول اسم‌مجرد ؛ هرگاه (با) آورده شود مفعول معه ؛ تشکیل میشود . مثلا :

(مجرد)	(مفعول معه)
برادر	با برادر
خواهر	با خواهر
خامه	با خامه
شتر	با شتر . . . . والخ

بعوض (با) بعضاً (ب) آورده میشود . مثلا :

باخامه = بخامه . . . . وهکذا .

تمرین — ۵

از اسماء ذیل ؛ مفعول صریح و مفعول غیر صریح ؛ تشکیل کنید !

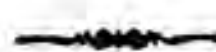
گوسفند	بانك	شب
تیغ	سمن	بار
جهان	نگشت	باغچه
آهن	دیده	لب
زر	آشیانه	سال

سؤالها . — چه‌ها را حیثیت میگویند ؟
اسمها از جهت حیثیت به چند حال میباشند ؟
مجرد چیست ؟ — اسم مجرد ؛ بکدام سؤالها جواب
میباشد ؟ — مفعول ؛ چند قسم است ؟
مفعول صریح ؛ چه گونه تشکیل کرده میشود ؟
مفعول صریح آیا نام دیگرش چیست ؟ — اسم ؛
هر گاه غیر معین باشد چه گونه مفعول صریح کرده
میشود ؟ — مفعول صریح ؛ بکدام سؤالها جواب
میشود ؟ — مفعول غیر صریح ؛ چند قسم است ؟
مفعول الیه ؛ چه گونه تشکیل کرده میشود ؟
مفعول الیه ؛ دیگر چه گونه تشکیل کرده میشود ؟
مفعول الیه بعضاً چه گونه تشکیل کرده میشود و
تفریق آن ازمفعول صریح ؛ چه گونه میشود ؟
در مفعول فیه ؛ بعوض (در) بعضاً چه آورده
میشود ؟ — مفعول له ؟ — مفعول معه ؛ چه گونه
تشکیل کرده میشود ؟

تعلیم

[مفعولانیکه درین تعلیم اند تفریق کرده شوند .]

من بخانه رفتم . پدر بمسجد رفت . این کتاب را بپدر دادم . درخانه ؛ پسر نیست . از مکتب آمد . کتاب را باکاغذ دادم . نامه را میخوانم . مارا داد . برای شما خریدم . پدر با ایشان رفت . اسپ بمیدان آمد . در آشیان ؛ مرغ هست . این کتاب را بتو دادم . این قلم را برای تو خریدم .



اضافت

۵۳ ـ اضافت : معنایکه مقصود است برای افاده نمودن آن ؛ دواسم را پهلو به پهلو

آورده آنهارا به واسطهٔ یك (کسره) بهمدیکر ؛ ربط نمودن است .

۵۴ ـ نخستین آن دواسم را (مضاف) ، دوم را (مضاف الیه) ؛ وکسره را (کسرهٔ اضافی) مینامند .

۵۵ ـ کسرهٔ اضافی ، دائما درحرف آخرین اسم یعنی درحرف آخرین مضاف میباشد ، مثلا :

برك درخت .

(برك) مضاف ؛ و (درخت) مضاف الیه است . وکسرهٔ که درکاف کلهٔ « برك » است (کسرهٔ اضافی) مینامند .

۵۶ ـ همین ترکیبیکه ازمضاف ومضاف الیه ؛ مرکب میباشد (ترکیب اضافی) نامیده میشود .

اقسام اضافت

۵۷ ـ اضافت ؛ به اعتبار معنا ؛ ۳ قسم ؛

ACKU

است : اضافت لامیه ، اضافت بیانیه ، اضافت تشبیهیه .

۵۸ ـ اضافت لامیه : اضافتیست که نسبت ، اختصاص ، تملک ، بیان و افاده میکند . مثلا :

کتاب احمد
خانهٔ درویش
جام جم . . . . وهکذا .

۵۹ ـ اضافت بیانیه : اضافتیست که مضاف الیه آن ، جنس و نوع مضاف را بیان میکند . مثلا :

انگشتر زر
بنای سنگ
درخت گل . . . . وهکذا

۶۰ ـ اضافت تشبیهیه : مشبه به را به مشبه ، ویا مشبه را به مشبه به ، اضافه نمودن

است . مثلا :

مرغ دل (یعنی دل که به مرغ ؛ مشابهت دارد !)

لب لعل (یعنی لب که مانند لعل است) .

قاعده : ۱ — هرگاه در آخر مضاف ؛ هاء رسمیه باشد یك همزه ؛ علاوه کرده میشود . مثلا :

خانهٔ احمد ، نغمهٔ بلبل ، درسخانهٔ حربیه سنه ۱۳۰۰ وهکذا

قاعده : ۲ — اسمائیکه به (ا) ویا (و) منتهی بوده در آخر آنها ذاتاً (ی) میباشد و برای اختصار ؛ محذوف باشد در حال مضاف بودن آنها (ی) ی مذکور ؛ اعاده میشود . مثلا :

دیبای روم ، بوی گل .... وهکذا .

وهرگاه ذاتاً (ی) نباشد نیز درحال مضاف ؛ یك (ی) افزود میشود . مثلا :

هوای بهار ، آهوی ختن ... وهکذا

ACKU

ترکیب اضافیٔ مقطوع

٦١ - بعضاً کسرهٔ که در آخر مضاف است حذف کرده میشود • این را (ترکیب اضافیٔ مقطوع) میگویند • مثلا :

سررشته = وسیله ، جامـه خواب ،

خواجه سرا

ترکیب اضافیٔ مقلوب

٦٢ - مضاف الیه ؛ بعضاً قبل ازمضاف آورده میشود و کسره داده نمیشود • این را (ترکیب اضافیٔ مقلوب) مینامند • مثلا :

سمن برگ ؛ اصلش (برگ سمن)

لاله رنگ ؛ اصلش (رنگ لاله) ... وهکذا

ACKU

خلاصهٔ احوال اسم

	مجرد	برادر
	مفعول صریح	برادر را
مفعول غیر صریح	مفعول الیه	به برادر = برادررا
	مفعول فیه	در برادر = بربرادر = به برادر
	مفعول عنه	از برادر
	مفعول له	برای برادر = ازبهر برادر
	مفعول معه	با برادر = ببرادر
	اضافت	کتاب برادر

ACKU

تمرین — ٦

[اقسام ترکیب اضافی های آتی بیان کرده شود !]

بندهٔ خدا	سیماب
درخت باغ	مادر زن
درخت آلو	شاخ گاو
انگشتر سیم	لالهٔ هزار
زین اسپ	پای افزار
آب دریا	نی بوریا

تمرین — ۷

[از اسماء ذیل ، ترکیب اضافی ها تشکیل کرده شود !]

(نامه — پدر) ، (سر — مردم) ، (مرغان — باغ) ، (خانه — شما) ، (جامه — درویش) ، (دیوار — خانه) ، (صفا — باغ) ، (خواهر — من)



تعلیم

این پسر ، کجا میرود ؟ جامه های او خوب است . شاخ درخت ، دراز است . سایهٔ درخت همه جا رسیده است . کدام کتاب را میخوانی ؟ کتاب گلستان میخوانم . درخانه ، بزرگتر است . ازمکتب آمدم . بخانهٔ ما رفتم . خانهٔ برادر شما

بجاست ؟ درشور بازار است . این نامه را که
فرستاده است ؟ همسایهٔ ما فرستاده است . این
پسر نامن از بازار آمد . این درخت امرود ؛
کوتاه است . آن درخت سیب ؛ دراز است .
درین درخت لانهٔ مرغ هست . آب چشمه ؛
شیرینست . این کتاب ؛ سودمند است . آن
کاغذ ؛ سفید است .



اسئله . -- اضافت چیست ؟ ـ مضاف ،
مضاف الیه ؛ کسرهٔ اضافی را بیان کنید ! کسرهٔ
اضافی درکجا میباشد ؟ ـ ترکیب اضافی جیست ؟
اضافت ؛ چند قسم است ؟ اضافت لامیه ؛ چه
گونه اضافت است ؟ ـ اضافت بیانیه ؛ چه گونه
اضافت است ؟ ـ اضافت تشبیهیه ؛ چه گونه اضافت
است ؟ ـ قاعدهٔ اول ودوم را بیان کنید ! ترکیب
اضافیٔ مقطوع ؛ چه را میگویند ؟ ترکیب اضافیٔ
مقلوب را بیان کنید !

اسم زمان

۶۳ ـ اسم زمان : اسمیت که وقت یک کار را بیان میکند .

۶۴ ـ اسم زمان ؛ ۲ نوع است : بسیط ، مرکب .

۶۵ ـ بسیطها :

بامداد	روز	هفته
چاشت	شب	ماه
نیمروز	دیروز	سال
پیشین	پریروز	
دیگر = عصر	پس پریروز	

۶۶ ـ اسم زمان مرکب : به واسطهٔ الحاقه نمودن یک ادات ؛ تشکیل میشود . بعضاً ادات (ان) ؛ الحاق میشود . مثلا :

بهاران = اول بهار = ربیع .
برگریزان = تیرماه = خریف .
بعضاً ادات (گاه) علاوه میشود . مثلاً :
شامگاه ، بامگاه .
بعضاً (گاهان) الحاق میشود . مثلاً :
ناگاهان = ناگهان = فجئةً ، چاشتگاهان .
بعضاً (ستان) الحاق میشود . مثلاً :
بهارستان ، تابستان .

اسم مکان

۶۷ ـ اسم مکان : اسمیست که جای ...
بیان میکند .
۶۸ ـ اسم مکان ۲ نوع است : بسیط ...
مرکب .

ACKU

٦٩ - بسیطها :
سرای ، خانه ، لانه ، جای .

۷۰ - اسم مکان مرکب : به واسطهٔ الحاق نمودن یك ادات ، تشکیل میشود .
به واسطهٔ (گاه) ، مثلا : خوابگاه = خانهٔ خواب
آرامگاه . . . و
« (کده) « « : بتکده
میکده . . . و
« (ستان) « « : گلستان
درختستان
سنگستان . . . و
« (زار) « « : لاله زار
چمزار . . . و
« (سار) « « : چشمه سار
نمکسار . . . و
« (سیر) « « : گرمسیر = ییلاق
سردسیر = قیشلاق ...و

ACKU

به واسطهٔ (بار) ، مثلا : رودبار
هندوبار
» (دان) » » : جامه دان = صندوق
آتشدان = منقال
» (پایه) » » : کوهپایه = طاغلق
چراغپایه = شمعدان
» (پایکان) » » : گلپایکان
آذر پایکان = محلیکه
آتشگاه آن بسیار است
» (لاخ) » » : سنگلاخ
دیولاخ
» (لان) » » : نمکلان
تریاقلان
» (مان) » » : دودمان
خانمان
» (شن) » » : گلشن
» (خن) » » : دودخن .

اسم آلت

۷۱ ـ اسم آلت : نام آلاتیکه دریک کار
مستعمل اند میباشد .

۷۲ ـ اسم آلت : با بر امر حاضر
یك هاء علاوه نموده تشکیل میشود (که در بحث
فرع فعل خواهد آمد) . ویا به کلمه ها (ه) علاوه
کرده تشکیل میشود . مثلا :
آیینه ، دستینه = کره . . . وهکذا .
ونیز خیلی تعبیرات مرکبه هم ، اسم آلت
میشود . مثلا : آتشگیر ، آتشزنه = چاقاق ،
پای افزار . . . وهکذا .

اسم تصغیر

۷۳ ـ اسم تصغیر : اسمیست که خردی
یك شخص ویا یك حیوان را بیان وافهام میکند .

٧٤ ـ برای تشکیل اسم تصغیر ؛ اداتهائیکه به کلمه ها الحاق میشوند اینهاست :

چـه — ك — و ، مثلا :

بـاغ — باغچه ،

مرغ — مرغك ،

نیك — نیکو .

اسم منقول

٧٥ ـ اسم منقول : برای اینکه معنای حقیقیٔ یك کلمه ؛ به معنای مجازی ؛ نقل کرده شود به آخر اسم ؛ (های نقلیه) علاوه نمـوده اسم منقول ؛ تشکیل می یابد .

٧٦ ـ اسم منقـولهـا ؛ درتخصیص ، درمشابهت ، درمدت ، در رنك و درجهت بوده بقرار آتی ؛ ٧ قسم میباشند :

در تخصیص :

زمان — زمانه ، جان = روح — جانانه = جانها می‌ارزد .

در مشابهت :

چشم — چشمه ، دست — دسته . . . وهکذا .

در مدت :

هفت — هفته ، سال — سالانه . . . وهکذا .

در رنگ :

سفید — سفیده ، زرد — زرده . . . وهکذا .

در عدد :

نیم — نیمه — ، ده — دهه . . . وهکذا .

ACKU

در جهت :

کنار — کناره ، دامن — دامنه . . . وهکذا .

در نسبت :

شاه — شاهانه ، مرد — مردانه . . . وهکذا .

سؤالها : اسم زمان ؛ چه طور اسمست ؟ — اسم زمان ؛ چند نوع است ؟ — اسمهائیکه مخصوص به اسم زمان اند کدامند ؟ — اسم زمان مرکب ؛ چه گونه تشکیل می یابد ؟ — اسم مکان ؛ چه گونه اسم است ؟ اسم مکان ؛ چند نوع است ؟ اسمهائیکه مخصوص به اسم مکان اند کدامند ؟ اسم مکان مرکب ؛ چه گونه تشکیل می یابد ؟ اسم آلت ؛ چه گونه اسم است ؟ — اسم لتها چه گونه تشکیل می یابند ؟ — اسم تصغیر ؛ چه گونه اسم است ؟ — اسم تصغیر ؛ چه گونه تشکیل می یابد ؟ — اسم منقول ؛ چه گونه اسمست ؟ اسم منقول ؛ چند قسم است ؟

ACKU

اسماء مرکبه

ترکیب اسمی

۷۷ - ترکیب اسمی ؛ ۸ نوع است :
ترکیب اضافی ، ترکیب مزجی ، ترکیب ترادفی ،
ترکیب تباینی ، ترکیب تکروری ، ترکیب تناسبی ،
ترکیب اِمالی و ترکیب آهنگی .

۱ - ترکیب اضافی

[دربحث نومره – ۵۳ ذکر وبیان شده ست]

۲ - ترکیب مزجی

۷۸ - ترکیب مزجی : ترکیبیست که مابین
دوجزؤ آن ؛ نسبت نمیباشد . این هم ؛ باعلم

میشود . مثلا : فرامرز [۱] ، افراسیاب [۲] ، یزگرد [۳] .

ویا اسم جنس میشود . مثلا : سرمایه = رأس المال ، هند بید = هندبا

۷۹ ـ از ترکیب عطفی‌ها واو عاطفه را حذف نموده دو ویا سه کلمه به صورت اسم آورده میشود . مثلا :

شترگربه = بی مناسبت . (اصلش : شتر وگربه) که واو عطف ؛ حذف شده معنایش بدل گردید .

شترگاو پلنك = زرافه . (اصلش : شتر وگاو وپلنك) است . واو عطفها حذف گردیده برای یك حیوان ؛ اسم شد .

---

[۱] فرامرز = نام پسر رستم زال .
[۲] افراسیاب = نام یکی از حکمداران توران قدیم .
[۳] یزگرد = نام پدر بهرام گور .

ACKU

٨٠ ـ بعضاً واو عطف ؛ به الف ؛ قلب میشود . مثلا :

تکا پوی (اصلش تک و پوی) ، کما بیش (اصلش کم و بیش) . . . . . و هکذا .

٨١ ـ از ترکیب اضافی ؛ کسرهٔ اضافی را حذف نموده ترکیب مزجی ؛ تشکیل میشود . مثلا :

شمشیر ؛ (اصلش : شم شیر = دم شیر) ، ناخدا ؛ (اصلش : ناو خدا) .

٣ ـ ترکیب ترادفی

٨٢ ـ ترکیب ترادفی : لفظاً و یا معناً از دو کلمهٔ مرادف ؛ مرکب میباشد . لفظاً مرادف ؛ میباشد . لفظاً مرادف ؛ مثلا :

جست وجوی ، گفت وگوی . . . . وهکذا

بعضاً واو این ترکیبها حذف شده متصل ؛ نوشته میشوند . مثلا :

جستجو ، گفتگو .
معنا مرادف ؛ مثلا :
برگ وساز = خانه ،
سوز وگداز .

٤ — ترکیب تباینی

۸۳ - ترکیب تباینی : ترکیبیست از کلمهائیکه معنای آنها ضد و مباین است ترکیب می‌یابد . این ترکیب را (ترکیب تضادی) نیز مینامند . مثلا :

هست و نیست ، داد وستد ، زیر و زبر ، گرم وسرد ، ناز ونیاز .

٥ — ترکیب تکرری

٧٤ - ترکیب تکرری : ترکیبیست از تکرر یك کلمه ؛ حاصل میشود و تأکید ، بیان

میکنند . مثلا :

پاره پاره ، اندك اندك ، لخت لخت =
قطعه قطعه ، رفته رفته ، آهسته آهسته ،
قطره قطره ، زاره زاره ، دانه دانه . و هکذا

٦ — ترکیب تناسبی

٨٥ - ترکیب تناسبی : ترکیبیست از دو
کلمهٔ که بهم مناصب اند مرکب میباشد . مثلا :

شاخ وبرك ، پیچ وتاب ، کج و پیچ ،
تیر وکمان . . . . . والخ

٧ -- ترکیب اهمالی

٨٦ - ترکیب اهمالی : ترکیبیست که ازیك
لفظ موضوع ومهمل آن ، ترکیب میکنند . این

ACKU

ترکیب را (ترکیب اتباعی) نیز مینامند . مثلا :
هرج و مرج ، تار و مار ، خرده
مرده ، فلان و بهمان . . . وهکذا

۸ -- ترکیب آهنگی

۸۷ - ترکیب آهنگی : عبارت از تقلید
صوت است . مثلا :
دمدمه ، زمزمه ، زدزه ، پهپه ،
. . . . و هکذا .

تمرین -- ۸

[انواع تراکیب آتیه ، تفریق کرده
شود !]

تلخ و ترش	گفت و شنید
شست و شو	نشست و برخاست
خان ومان = خانمان	تاب وتوان
کم و کاست	یال وبال
خفت و خیز	تکادو

---

۲ – صفت

۸۸ – صفت : کلمه ایست که حال و شان یك شخص ویا یك شی را بیان میکنند . مثلا :

سیاه	سخت
سفید	نرم
دراز	خوب
کوتاه	زشت . . . . والخ .

۸۹ – اسمیکه صفت ؛ آن را توصیف میکند (موصوف) نامیده میشود . در لسان فارسی :

ACKU

اول ؛ موصوف و بعده صفت می آید . حرف آخرین موصوف ؛ مکسور خوانده میشود . این کسره را (کسرهٔ توصیفی) مینامند . مثلاً :

(صفت)	(موصوف)
سفید	کاغذ
بلند	درخت
نزدیك	راه

۹۰ ـ ترکیبیکه از صفت و موصوف ؛ تشکیل میشود (ترکیب توصیفی) نامیده میشود .

۹۱ ـ صفت ؛ ۲ قسم است : بسیط ، مرکب .

۹۲ ـ صفت بسیطه : صفا تیست که بدون قاعده یعنی سماعی میباشند . صفات بسیطه بقرار آتیست :

ACKU

بزرگ	درشت	شیرین
کوچک	بلند	زرد
پست	تازه	دور
نیک	تند	نزدیک
به	لاغر	سست
بد	نو	سرخ
دروغ	کهنه	خشک
راست	فربه	تر
	تلخ	دراز . والخ

صفت بسیطه را (صفت سماعیه) نیز مینامند .

۹۳ – صفت مرکبه : صفاتیست که یابواسطهٔ علاوه نمودن یك ادات ؛ ویا بواسطهٔ ترکیب نمودن دو اسم ؛ ساخته میشوند .

صفت مرکبه را (صفت قیاسیه) نیز مینامند .

۹٤ – صفتها از جهت معنا ، پنج نوع است :
صفت عادیه ، صفت تفضیلیه ، صفت عالیه ، صفت افراطیه ، صفت متساویه .

۹٥ – صفت عادیه : عبارت ازصفات بسیطه است .

ACKU

۹۶ - صفت تفضیلیه : به آخر صفت عادیه اگر (تر) علاوه شود صفت تفضیلیه ، تشکیل میشود . مثلا :

(صفت عادیه)	(صفت تفضیلیه)
خوب	خوبتر
سفید	سفید تر
دراز	درازتر . وهکذا

۹۷ - صفت عالیه : به آخر صفت تفضیلیه هرگاه (ین) علاوه شود و به مفضل علیه ، اضافت کرده شود صفت عالیه ، تشکیل می‌یابد .

(صفت تفضیلیه)	صفت عالیه
خوبتر	خوبترین
بزرگتر	بزرگترین

مثال ۱ : این شهر ، بزرگترین شهر هاست .

مثال ۲ : انگور ؛ بهترین میوهاست .

۹۸ - صفت افراطیه : ماقبل صفت عادیه ویا تفضیلیه اگر الفاظ مبالغه واغراق که عبارت از الفاظ (بسیار ، خیلی ، سخت ، پر ، نیك ، بد) اند آورده شود صفت افراطیه ؛ تشکیل میشود .

		صفت افراطیه
صفت عادیه	بزرگ	بسیار بزرگ
	زشت	خیلی زشت
صفت تفضیلیه	بزرگتر	بسیار بزرگتر
	زشتتر	بسیار زشتتر

۹۹ - صفت متساویه : صفتیست که بهم مساوی بودن دوموصوف را میدا ناند . به آخر موصوف اول (چندان) ؛ وبه ماقبل موصوف ثانی ؛ (که) علاوه نموده تشکیل میشود .
مثلا :

این کتاب ؛ چندان بزرگ است که آن .

تمرین - ۹

[نوع صفات آتیه را تفریق کنید !]

کتابهای ارزان ،

قلمهای خیلی گران ،

سخت فراخ = خیلی واسع ،

این میوه ازان شیرینترست ،

این کاغذ ؛ چندان سفیدست که آن ،

آن خانه ؛ بسیار بزرگست ،

این راه ؛ خیلی درازترست .

تمرین - ۱۰

[ازصفات عادیهٔ ذیـل ؛ صفت تفضیلیه ، عالیه ، افراطیه ومتسا یه تشکیل کنید !]

ACKU

سبز	باریک	راست
ارزان	آسان	تهی
گران	دشوار	پر
تنگ	کم	فربه
فراخ	کج	لاغر

اسئله : — چه را صفت میگویند ؟ موصوف ؛ چیست ؟ ترکیب توصیفی ؛ چه گونه ترکیبست ؟ — صفت ؛ چند قسم است ؟ صفت بسیطه ؛ از چه گونه صفات است ؟ — به صفت بسیطه ؛ دیگر چه مینامند ؟ — صفت مرکبه ؛ چه گونه صفت است ؟ — صفت مرکبه را دیگر چه مینامند ؟ صفتها از جهت معنا ؛ چند نوع اند ؟ صفت عادیه چیست ؟ صفت تفضیلیه ؛ چه گونه تشکیل می یابد ؟ صفت عالیه ؛ چه گونه تشکیل میشود ؟ صفت افراطیه ؛ چه طور ، تشکیل میشود ؟ صفت متساویه ؛ چه گونه تشکیل می یابد ؟

ACKU

صفات مرکبه

۱۰۰ ـ صفت مرکبه ؛ ۳ نوع است :
ترکیب اداتی ، ترکیب توصیفی ، وصف ترکیبی .

۱ ـ ترکیب اداتی

۱۰۱ ـ ترکیب اداتی : عبارت ازصفاتیست که به ماقبل ویا به مابعد اسم ویا صفت ؛ ادات ؛ علاوه نموده تشکیل می یابند .

۱۰۲ ـ ترکیب اداتی ؛ به ۳ نوع تشکیل میشود :

۱) : ادوات نسبیه ؛ علاوه نموده تشکیل میشود ،

۲) : ادوات تشبیهیه ؛ علاوه نموده تشکیل میشود ،

ACKU

۳): ادوات فاعلیت ومالکیت : علاوه نموده تشکیل میشود .

۱ ـ به واسطهٔ ادوات نسبیه

۱۰۳ ـ ادوات نسبیه : بقرار آنیست :
ی ـ انه ـ ین ـ مند ـ ناك ـ ور ـ یار .

اسم	ادوات نسبیه	صفت
شیراز	ی :	شیرازی
پدر	انه :	پدرانه
زر	ین :	زرین
هنر	مند :	هنرمند
غم	ناك :	غمناك
پیشه	ور :	پیشه ور
هوش	یار :	هوشیار

ادات (ور) دربعضی اسمها مضموم میباشد :

اسم	صفت
رنج	رنجور
گنج	گنجور
دست	دستور

۲ – بواسطهٔ ادوات تشبیهیه

۱۰۴ ـ ادوات تشبیهیه ؛ بقرار آتیست :
وار ـ وش ـ آسا ـ چون ـ سان ـ مانند .

اسم	ادوات تشبیهیه		صفت
پری	وار	:	پریوار
ماه ـ مه	وش	:	ماهوش ـ مهوش
بهشت	آسا	:	بهشت آسا
حور	چون	:	چون حور
مردم	سان	:	مردمسان
فرشته	مانند	:	فرشته مانند

اخطار : ـ بدون ادات (مانند) و (چون) ؛ باقی کافهٔ ادوات تشبیهیه به آخر اسم ؛ لاحق میشوند. ادات (مانند) ؛ هم به اول و هم به آخر کلمه ؛

لاحق میشود . و قتیکه دراول کلمه باشد صفت مرکبه نمیباشد بلکه مضاف ؛ شمرده میشود .

۳ ــ به واسطهٔ ادوات فاعلیت ومحافظت

۱۰۵ ــ ادوات فاعلیت ؛ اینهاست :
گر ــ گار ــ کار ــ سار ــ ی .

اسم	ادوات فاعلیت	صفت
زر	گر :	زرگر
آموز	گار :	آموزگار = معلم
ستم	کار :	ستمکار = ظالم
شرم	سار :	شرمسار = محجوب
شاد	ی :	شادی = فرح

تنبیه : ــ ادات (کار) بعضاً به اسم . بعضاً به صفت ؛ لاحق میشود .
راست ــ راستکار

ACKU

۱۰۶ ـ ادوات محافظت ، اینهاست :
بان ـ وان ـ یار ـ سالار ـ دار .

اسم	ادوات محافظت	صفت
باغ	بان :	باغبان
نخجیر	وان :	نخجیروان
شهر	یار :	شهریار
سپه ـ سپاه	سالار :	سپهسالار
پرده	دار :	پرده دار .

تمرین ـ ۱۱

[انواع ترکیب اداتی ها ارائه کرده شود !]

فرزانه = عقلمند	رهدار	برادرانه
آفریدکار	مهربان	سیمین
مهرآسا	اندوهناك	درد مند
آموزکار	دانشمند	دیوانه

ACKU

ازصفات مرکبه

۲ – ترکیب توصیفی

۱۰۷ – **ترکیب توصیفی** : ترکیبیست که از صفت وموصوف ، تشکیل میشود .

۱۰۸ – درلسان فارسی ، موصوف اگر جمع باشد هم ، صفت ، مفرد میباشد . مثلا :
مردان دلاور ، پیرکان آزموده ، وهکذا .

۱۰۹ – هرگاه موصوف ، محذوف بوده صفت به مقام آن ، قائم شد درینصورت : موصوف محذوف اگر مفرد باشد صفت نیز ؛ مفرد وهرگاه جمع باشد صفت ، جمع میباشد . مثلا :

هنرمندان ، بختیاران روزگارند .

درین مثال ، (هنرمندان) به تقدیر (مردمان هنرمند) میباشد .



ACKU

ازصفات مرکبه :

۳ -- وصف ترکیبی

۱۱۰ - وصف ترکیبی : ترکیبیست که ازدو ویا زیاده کلهٔ که معنـای صفت نداشته باشند ترکیب یافته بیك موصوف ؛ صفت میشود .

۱۱۱ - وصف ترکیبی ؛ به ۷ صورت تشکیل میشود :

۱) : به واسطهٔ قلب نمودن اضافت لامیه ویا اضافت بیانیه ؛ تشکیل میشود . مثلا :

پری پیکر = پری اندام = لطیف

آهوچشم = جاذبه دار

(پری پیکر) در اصل (پیکرپری) ؛ و (آهو چشم) در اصل ؛ (چشم آهو) بود .

۲) : به واسطهٔ اضافت تشبیهیهٔ مقطوع ؛

تشکیل میشود . مثلا :

مه سیما = نورانی

سروقد = موزون

(مه سیما) درابتدا ، به واسطهٔ کسرهٔ اضافیه (مهٔ سیما) بود بعده کسره ، حذف گردیده معنای صفت را داده است . (سروقد) نیز ، همچنان است .

۳) : به واسطهٔ تقدیم نمودن صفت بر موصوف ، تشکیل میشود . مثلا :

امثله : ــ صفت مرکبه ، چند نوع است ؟ ــ ترکیب ادانی ، چه گونه تشکیل میشود ؟ ترکیب ادانی ، نظر به اداتهائیکه علاوه میشوند چند نوع میباشد ؟ ــ ادوات نسبیه ، کدامند ؟ ادوات تشبیهیه کدامند ؟

گران‌سر = وقور
سیاه‌رو = مجرم
(سیاه‌رو) در اصل ؛ (روی سیاه) بود
صفت (سیاه) را تقدیم نموده معنای دیگر داده
است . (گران سر) نیز ؛ همچنان است .
٤) : به واسطهٔ حذف کسرهٔ توصیفی ؛ تشکیل
میشود . مثلا :
سرگران = متکبر
دلتنگ = مکدر
(سرگران) در ابتدا به واسطهٔ کسرهٔ
توصیفی ؛ (سرگران) بود . بعده کسرهٔ توصیفی ؛
حذف گردیده معنای آن ؛ بدل شده ست .
(دلتنگ) نیز ؛ همچنان است .
٥) : به واسطهٔ مفعول ومعمول آن ؛ تشکیل
میشود . (یعنی از یك اسم مقدم ؛ و اسم مفعول
مؤخر) . مثلا :
فلکزده = افتاده
جهاندیده = تجربه کار . . . و همچنا

بعضاً از اسم مفعول ؛ (هاء) ؛ حذف میشود . مثلا :

غم آلود ، سالخورد ... وهکذا

٦) : به واسطهٔ مبتدا و خبر که از لواحق یعنی از رابطه وضمیر ؛ عاری باشند ترکیب می یابد . مثلا :

خانه بردوش ،

دست در بغل = نا امید ... وهکذا .

٧) : به واسطهٔ تقدیم مفعول بر فاعلش که از ادات ؛ مجرد باشد ترکیب می یابد . (یعنی به واسطهٔ یك اسم مقدم ویك امر حاضر مؤخر ؛ ترکیب میشود) . مثلا :

ادب آموز = معلم

سخنساز = شاعر ... وهکذا

تمرین — ١٢

[تراکیب آتیه را نشان بدهید که هرگاه

ترکیب توصیفی ویا وصف ترکیبی باشد آیا بکدام صورت ؛ تشکیل شده‌ست ٠]

چشم سیاه	شیرین زبان
سربلند	سیاه چشم
دلبسته	سینه صاف = پاکدل
روسیاه	بازوی سخت
زبان شیرین	راستگو
نادان	مهررخسار
چیره دست = مهارتمند	
خود پسند	

سؤالها : ـ ترکیب توصیفی ؛ چه گونه ترکیبست ؟ـ درفارسی ؛ ؛ موصوف هرگاه جمع باشد آیا صفت نیز ؛ جمع میشود ؟ـ آیا صفت بکدام اوقات ؛ جمع میشود . وصف ترکیبی ؛ چه گونه ترکیبست ؟ـ وصف ترکیبی به چند صورت ؛ تشکیل میشود ؟ـ صورت هـای تشکل وصف ترکیبی را بیان کنید !

ACKU

صفات وصفیه – صفات تعینیه

۱۱۲ – صفتها ۲ قسم میباشند :
(وصفی) ، (تعیینی) .

۱۱۳ – صفات وصفیه : صفا تیست که حال و کیفت یك اسم را میداناند . (صفاتیکه تاالحال ؛ بیان شده ست از جملهٔ صفات وصفیه اند) .

۱۱٤ – صفات تعیینیه : صفاتیست که یك اسم را تعیین میکنند .

صفات تعیینیه ، ٤ نوع است : صفات عددیه ، صفات اشاریه (ویا اسماء اشارات) ، صفات مبهمه ، صفات استفهامیه .

ACKU

۱ ـ صفات عددیه

۱۱۵ ـ صفات عددیه : اسماء اعداد است . ازین سبب است که صفات عددیه را (اسماء اعداد) نیزمینامند .

صفات عددیه ؛ پنج قسم است : اصلیه ، ترتیبیه ، کسریه ، توزیعیه ، مجموعی .

اصلیه

۱۱۶ ـ صفات عددیهٔ اصلیه ؛ عددهائیکه مقدار اشخاص و اشیا را تعیین میکنند .

اسمائیکه به واسطهٔ اعداد ؛ تعیین میشوند (معدود) نامیده میشوند .

۱۱۷ ـ اعداد اصلیه ؛ اینهاست :

آحاد	عشرات	مأت
۱	۱۰	۱۰۰
۲	۲۰	۲۰۰
۳	۳۰	۳۰۰
٤	٤۰	٤۰۰
٥	٥۰	٥۰۰
٦	٦۰	٦۰۰
۷	۷۰	۷۰۰
۸	۸۰	۸۰۰
۹	۹۰	۹۰۰ . والخ

۱۱۸ ـ از (یازده) الی (نوزده) ،
عدد اصغر : اول وعدد اعظم : بسان می‌آید .
مثلا :

۱۱	یازده	۱٦	شازده
۱۲	دوازده	۱۷	هفده
۱۳	سیزده	۱۸	هژده = هجده
۱٤	چهارده	۱۹	نوزده .
۱٥	پانزده		

۱۱۹ ـ بعداز (بیست) ؛ عدد اعظم ، اول وعدد اصغر ؛ بعده می‌آید . مثلا :

۲۱	بیست ویك	۱۰۱	صدویك
۲۵	بیست وپنج	۱۵۳	صدوپنجاه وسه
۳۷	سی وهفت	٤۱۲۰	چهارهزاروصدوبیست
۹٦	نود وشش	. . .	وهکذا

تاریخ تحریر این کتاب

هزار وسه صد ویك است .

۱۲۰ ـ عددها دائما پیشتر از معدود می‌آیند . مثلا :

یك کتاب

سه پسر

پنج قلم . . . . وهکذا .

ACKU

١٢١ ـ معدود هائیکه در آخر آنها (یای تنکیر) علاوه میشود پیشتر ازعدد ها می‌آیند ، مثلا :
سالی دو سه = دو سه سال ،
درختی‌سه چهار = سه چهار درخت ، وهکذا
١٢٢ ـ معدودها جمع نمیشوند ، مثلا :
دوسال ؛ کفته میشود مکر (دو سالها) کفته نمیشود ،



اعداد ترتیبیه

١٢٣ ـ اعداد ترتیبیه ؛ عدد هائیست که ترتیب ؛ بیان میکنند ،
مابعد اعداد اصلیه ؛ یك میم ؛ علاوه نموده اعداد ترتیبیه ؛ تشکیل میشود ، ماقبل میم مذکور ؛ باید که مضموم خوانده شود ، مثلا :

اعداد اصليه	اعداد ترتيبيه
يك	يكم
دو	دوم
سه	سوم
ده	دهم
يازده	يازدهم
بيست ويك	بيست ويكم
سى	سيوم

۱۲٤ – به آخر اعداد ترتيبيه ، بعضاً (ين) علاوه ميشود . مثلا :

سومين ، چهارمين ، پنجمين ، پنجاهين . . . وهكذا .

عدد اول = نخست ويا نخستين و

عدد آخررا = انجامين ، فرجامين ، وapسين ميكويند .

اعداد کسریه

۱۲٥ ـ اعدادیه کسریه : اعدادیست که یك جزؤ معین یك عدد را بیان میکنند .

مثلا :

اعداد اصلیه	اعداد کسریه
یك	نیم = نصف
سه	سه یك = ثلث
چهار	چهار یك = ربع
پنج	پنج یك = خمس
شش	شش یك = سدس
هفت	هفت یك = سبع
هشت	هشت یك = ثمن
نه	نه یك = تسع
ده	ده یك = عشر

ACKU

چهار از دوازده $= \frac{٤}{١٢}$

پنج ازبیست‌وچهار $= \frac{٥}{٢٤}$

صد یك $= \frac{١}{١٠٠}$

هزار یك $= \frac{١}{١٠٠٠}$ . . . وهکذا

ACKU

اعداد توزیعیه

۱۲٦ ـ اعداد توزیعیه : عـددهائیست که مساواةً توزیع وتقسیم نمودن یك مقدار معین را بریك جمعیت معینه ؛ افاده و بیان میکنند . مثلا :

نیم نیم
یك یك = یکان یکان
دو دو

سه سه
چهار چهار
پنج پنج

عدد مجموعی

۱۲۷ ـ عدد مجموعی : عددیست که هیئت مجموعهٔ یك عدد را بیان میکنند .
به آخر اعـداد اصلیه : هرگاه (گانه) ویا (ه) آورده شود عـدد مجموعی تشکیل میشود .
مثلا :

اعداد اصلیه	عدد مجموعی
یك	یگانه = عبارت از یك دانه
دو	دوگانه = عبارت از دودانه
سه	سه گانه = عبارت ازسه دانه
پنج	پنجگانه = عبارت ازپنج دانه
سی	سیگانه = عبارت از سیدانه

مثال : نماز پنجگانه = نماز پنج وقته
نمـاز دوگانه = دو رکعت نماز
بروج دوازده گانه = برجهائیکه عبارت از دوازده اند .

۱۲۸ ـ لفظ (گانه) تاعـدد سی ؛ به آخر عددها علاوه میشود . بعد از سی ، تنها (ه) علاوه میشود . مثلا : چله = عبارت از چهل ، پنجاهه = عبارت از پنجاه . . . وهکذا

امثله : صفات وصفیه ؛ کدامند ؟ ـ صفات تعیینیه ؛ چه گونه صفات اند ؟ صفات تعیینیه ؛ چند نوع است ؟ ـ صفات عددیه ؛ کدامند ؟ صفات عددیه ؛ چند قسم است ؟ ـ صفات عددیهٔ اصلیه ؛ کدامند ؟ معدود ؛ چیست ؟ ـ اعداد اصلیه ؛ کدامند ؟ عدد هـائیکه یازده الی نوزده اند چه گونه ؛ ترکیب میشوند ؟ ـ بعد از بیست چه گونه ؛ ترکیب میشوند ؟ عددها آیا پیش از معدود ویا پستر می‌آیند ؟ ـ عددها آیا پیشتر از معدودیکه یای تنکیردارد می آیند ویا پستر ؟ ـ آیا معدود ها جمع میشود ؟ ـ اعداد ترتیبیه ؛ کدام

مابعدش به صحیفهٔ ۸۰

۳ ـ صفات اشماریه ویا اسماء اشارات

۱۲۹ ـ صفات اشماریه : صفاتیست که یك شخص را ویا یك شی را با اشارت ؛ تعیین میکنند . این را (اسم اشارت) نیز مینامند .
۱۳۰ ـ صفات اشارت درلسان فارسی ؛ ۲ است : (این) برای قریب ، (آن) برای بعید .
۱۳۱ ـ آن شی ؛ که صفات اشارت ؛

مابعد صحیفهٔ ۷۹
اعدادند ؟ ـ اعداد ترتیبیه ؛ چه گونه تشکیل میشوند ؟ ـ به آخر اعداد ترتیبیه ؛ بعضاً چه علاوه میشود ؟ ـ عداد کسریه ؛ کدام عدد هاست ؟ اعداد توزیعیه ؛ کدام عدد هاست ؟ عدد مجموعی ؛ چه گونه عدد است ؟ ـ عدد مجموعی ؛ چه گونه تشکیل میشود ؟ لفظ (گانه) آیا تا کدام عدد ؛ علاوه میشود ؟

تعیین میکنند (مشار الیه) نامیده میشود •

۱۳۲ ـ مشار الیه هرگاه ذی روح بوده زیاده ازیك باشد اسماء اشارت به (ان) ؛ جمع میشوند • مثلا :

این ایشان
آن آنان

مشار الیه هرگاه غیر ذی روح بوده زیاده از یك باشد اسماء اشارت به (ها) ؛ جمع میشوند • مثلا :

اینها آنها •

۱۳۳ ـ مشار الیه اسم اشارت هرگاه ذکر یابد یعنی هم اسم اشارت وهم مشار الیه ، یکجا بیاید حکم صفت وموصوف را میگیرند مثلا :

این جوان ؛ برادر تست [ترکیب «این جوان» ؛ صفت وموصوف شد] •

۱۳٤ ـ مشار الیه هرگاه مقدر باشد یعنی

هرگاه ذکر نشود اسم اشارت ؛ حکم ضمیر را میگیرد . مثلا :

جوانی در راه دیدم اوبرادر تست . [او ؛ ضمیر شد] .

۱۳۵ ـ مشارالیه هرگاه نه مذکور ونه مقدر باشد اسم اشارت ؛ حکم مبهم را میگیرد . مثلا :

ازین و آن ؛ چه فائده ؛ [این و آن ؛ مبهم اند] .

۱۳۶ ـ به اول اسم اشارات ؛ هرگاه (ب) علاوه شود الف آنها به دال ؛ قلب میشود . مثلا :

این — بدین
آن — بدان

۱۳۷ ـ به اول اسم اشارات ؛ هرگاه (از) . (در) ، (و) بیاید الف آنها حذف میشود . مثلا :

این : ازین — درین — وین .

ACKU

۱۳۸ ـ به اول کلمات (روز) ، (شب) و (سال) هرگاه اسم اشارت (این) بیاید به الف مکسور و میم ؛ قلب وبدل میشود . مثلا :

این روز = امروز ،
این شب = امشب ،
این سال = امسال .

مگر ماقبل اسم اشارات هرگاه لفظ (در) نیز بیاید به اصل خود ها ؛ رجوع و عودت میکنند . مثلا :

در این روز ویا درین روز ،
در این شب « درین شب ،
در این سال « درین سال .

۱۳۹ ـ لفظ (آن) ؛ هرگاه مضاف باشد حکم (ضمیر ملکی) را میگیرد . مثلا :

این کتاب ؛ آن منست ، نه آن تست = این کتاب ؛ ازمنست نه ازتست .

ACKU

۱٤۰ ـ به آخر الفاظ (این) ، (آن) هرگاه (ك) علاوه شود معنای تصغیر ؛ میدهد . مثلا :

این ـ اینك
آن ـ آنك

اینها برای قریب تر ؛ اسم اشارت نیزمیباشند . درلسان ترکی به مقـابل (ایشته) میباشند . مثلا :

اینك من و اینك تو . . . و هکذا

۱٤۱ ـ ماقبل لفظ (این) ؛ هرگاه ادات تشبیه (چون) آورده شود الف ؛ حذف میشود . مثلا :

چون این = چنین .

وبه عین قاعده ؛ (چون آن) نیز ؛ (چنان) میشود .



موصولات

آنکه ، آنچه

۱۴۲ ـ اسم موصول ؛ کلمه ئیست که خود بخود ؛ معنا نمیدهد مطلقا به دلالت ما بعدش معنایش فهمیده میشود .

۱۴۳ ـ اسم موصول ؛ به نهایت اسم اشارات ؛ الفاظ (که) ، (چه) علاوه نموده تشکیل میشود .

برای ذوی‌العقول : آنکه = آن شخص که ،
آنانکه = آن اشخاص که

برای غیر ذوی العقول : آنچه = آن شی که ،
آنها که = آن اشیا که

مثال : آنکه دیدی = آن شخص که دیدی
آنچه شنیدی = آن شی که شنیدی ،
آنکه دیدی برادر منست ،
آنچه شنیدی راستست ،

ACKU

اسئله : صفات اشاریه ؛ چه گونه صفات اند ؟

صفات اشارت ؛ چند است ؟ ـ آن شی ؛ که به واسطهٔ صفات اشارت ؛ تعیین میشود چه نامیده میشود ؟ ـ مشارالیه هرگاه ذی روح باشد اسم اشارت ؛ به واسطهٔ چه ؛ و هرگاه غیر ذی روح باشد به واسطهٔ چه ؛ جمع میشود ؟ ـ مشار الیه اسم اشارت ؛ هرگاه ذکر نشود حکم چه را میگیرد ؟ ـ مشار الیه هرگاه مقدر باشد اسم اشارت ؛ حکم چه را میگیرد ؟ ـ مشار الیه هرگاه نه مذکور و نه مقدر باشد اسم اشارت ؛ حکم چه را میگیرد ؟ ـ به اول اسماء اشارت ؛ هرگاه (ب) علاوه شود چه میشود ؟ ـ الف لفظ (این) و (ان) ؛ کی حذف میشود ؟ ـ اسم اشارت (این) ؛ کی به الف مکسور و میم ؛ قلب میشود ؟ ـ لفظ (ان) ؛ کی حکم ضمیر مذکی را میگیرد ؟ ـ اسماء اشارت کی معنای

ما بعدش به صحیفهٔ ۸۷

۳ ـ صفات مبهمه

۱٤٤ — صفات مبهمه : صفاتیست که اسمهارا بیک صورت غیر آشکار ؛ تعیین میکنند .

صفات مبهمه ؛ اینهاست :

هیچ	چندی ، یکچند
هر	چندین = این قدر
اندک	چندان = آن قدر
پارهٔ	دیگر
برخی	فلان
بس	چنین
بسی	چنان
بسیار	خیلی
بسیاری	کدام
چند	همه
چگونه	

ACKU

مابعد صحیفه ۸٦

تصغیر میدهند ؟ به لفظ (این ؛ هر گاه (چون) علاوه شود چه میشود ؟ اسم موصول ؛ کدام کلمه ها است ؟ ـ اسم موصول ؛ چه گونه ساخته میشود ؟

۱٤٥ ـ کلمات (چند) ، (کدام) ؛ علی‌الاکثر برای استفهام ؛ مستعمل میشوند . درینصورت ؛ اینهارا (صفات استفهامیه) میگویند . مثلا :

کدام روز ؛ خواهید رفت ؟

چند قلم دارید ؟

تمرین — ۱۳

درجمله های آتی ؛ صفات مبهمه ، تفریق کرده شود :

(هیچ کس نیامد) ، (هرروز ؛ شش درس میخوانیم) ، (بسیاری مردم ؛ ازجلال آباد آمد)

ACKU

٤ ـ صفات استفهامیه

١٤٦ ـ کلماتیکه برای پرسیدن یك شی ، استعمال میشوند (صفات استفهامیه) نامیده میشوند .

صفات استفهامیه ؛ اینهاست :

(کدام ، کدامین ، چند ، چگونه ، چسان) . مثلا :

کدام روز آمدی ؟ ،

ازایشان کدامین برادرتست ؟ ،

این به چندست ؟ ،

این چگونه است ؟ ،

چسان گذشت ؟

اسئله : ـ صفات مبهمه ؛ چه را گویند ؟ درلسان فارسی ؛ صفات مبهمهٔ مشهوره کدام اند ؟ کلمات (چند) و (کدام) اکثریاً برای چه ؛ مستعمل میشوند ؟ درانوقت ؛ آنها چه نامیده میشود ؟

صفات عربیه

۱٤۷ ـ چون خواه لسان ترکی و خواه لسان فارسی ؛ از لسان عذب البیان عربی مرکب ؛ وعبارات هردولسان مذکور به واسطهٔ اصطلاحات و صفات و تراکیب عربیه ؛ ملمع ومزین میباشد لهذا درباب صفات و ترکیب توصیفی های عربی ؛ بقرار آتی قدری شرح وتفصیل دادن لازم و مناسب دیده شد :

درعربی ؛ صفت وموصوف ؛ به اعتبار کیفیت و کمیت ؛ بایدکه مطابقت کنند . یعنی موصوف اگر مذکر باشد صفت نیز مذکر ؛ و اگر مؤنث باشد صفت نیز ؛ مؤنث و هکذا میباشد . لهذا الفاظ عربیه اگرچه بقرار فارسی ؛ صفت وموصوف شوند ؛ نیز باید که مطابقت نمایند ، مثلا :

(خلق حسن) ،

خلقت حسنه ،

معلمین محترمین ... و هکذا .

اما جمع ها در عربی ؛ به حکم مؤنث [۱] میباشند . پس ؛ هر وقتیکه موصوف ، جمع شد صفت ؛ اکثریا مفرد مؤنث میباشد . مثلا :

افکار سائبه ، مساعیٔ مشکوره .. وهکذا

درین باب ، قاعده اینست : که موصوف هرگاه جمع مذکر سالم باشد صفت نیز جمع مذکر سالم ویا جمع مکسر می آید . مثلا :

معلمین کاملین ، مدرسین کرام ، ... وهکذا

و اگر موصوف ، جمع مؤنث سالم باشد صفت نیز خواه جمع مؤنث سالم و خواه مفرد مؤنث بودنش جائز است . مثلا :

صلوات زاکیات ویا صلوات زاکیه .

---

[۱] کل جمع ؛ باعتبار الجماعة مؤنث . یعنی هر جمع ، به اعتبار (جماعت) ، مؤنث میباشد .

۱۴۸ ـ موصوف اگر جمع مذکر باشد یا جمع مذکر عاقل میباشد ویا نمیباشد . هر گاه جمع مذکر عاقل باشد صفت ؛ جمع مکسر ویا جمع مذکر سالم ویا جمع مؤنث میشود . مثلا :

(موالئ فخام) ، (علمای عاملین) ، (اطبای مشهوره) . . . و هکذا

و هر گاه جمع مذکر عاقل نباشد صفت ؛ اکثرا جمع مؤنث و بعضاً جمع مکسر میباشد . مثلا :

(امور مهمه) ، (مواد مشکله) ، (مسائل شتی) . . . و هکذا .

۱۴۹ ـ قاعده : تأنیث در زبان فارسی ؛ معتبر نمیباشد یعنی جمیع الفاظ فارسیه ، حکم مذکررا دارند و کلمه هائیکه در آخر آنها (ه) باشد هاء مذکور ؛ علامت تأنیث نمیباشد لهذا الفاظ عربیهٔ که صفت ؛ واقع شوند باید که مذکر

باشند . الحاصل مطابق صفت و موصوف ؛
خاص در الفاظ عربیه میباشد نه در الفاظ فارسیه
و ترکیه و الفاظ اجنبیه . بنا بران :

(بندهٔ کامله) ، (خانهٔ واسعه) گفته نمیشود
بلکه (بندهٔ کامل) و (خانهٔ واسع) گفته میشود .
و هکذا (کتبخانهٔ مذکوره) (ارک مبارکه) گفته
نمیشود .

۱۵۰ – بعضاً صفات عربیه ؛ بقاعدهٔ عربی به
موصوفهای خود مضاف میشوند . درین صورت ؛
به مضاف الیه ؛ (الف لام) علاوه میشود و
مضاف مذکور ؛ مضموم خوانده میشود . مثلا :

کریم الشیم ، حسن الوجه و هکذا .

درین حال ؛ مجموع مضاف و مضاف الیه
مانند وصف ترکیبی های فارسی یعنی حکم یك
کلمه را دارند مگر بازهم ؛ مطابقت درمضاف که صفت
گردیده است ضروری میباشد . ولهذا برای مؤنث ؛

(کریمة الشیم) و (حسنة الوجه) گفتن لازم است . و اینها چون ترکیب عربی میباشند لهذا تاء تأنیث آنها باید که بقرار قاعدهٔ عربی به صورت (ه) نوشته شود .

۱۵۱ ـ صفات عربیه : سماعی وقیاسی میباشند .
سماعی مثلا : (حسن ، قبیح) . . . و هکذا
قیاسی ها به آخر اسماء ، یاء نسبت : علاوه نموده تشکیل میشوند . یاء نسبت درعربی به تشدید و در فارسی : بی تشدید خوانده میشود . لهذا وقتیکه (بغدادی) گفته شود همین یاء نسبت : احتمال دارد که عربی و یا فارسی باشد . مگر درمؤنث ها و نیز درصورتیکه صفتها بقرار قاعدهٔ عربیه برموصوف خود ها اضافت شوند بهمه حال باید که به تشدید خوانده شوند مثلا : (عربیه) و (عربی الاصل) و هکذا .

ACKU

۱۵۲ ـ کلماتیکه به واسطهٔ یاء نسبت ، صفت شوند درآنها نیز رعایت مطابقت ، لازم است . مثلا :

لسان عربی ، قاعدهٔ عربیه ، کتاب فارسی ، کتابت فارسیه ، خط اجنبی ، السنهٔ اجنبیه . . . و هکذا

بعضاً موصوف ، حذف گردیده تنها صفت ، استعمال میشود . درین صورت نیز ، مطابقت لازم است . مثلا :

داخلیه ، خارجیه ، مالیه . . . و هکذا . که اصل اینها : (امور داخلیه ، امور خارجیه ، امور مالیه) است .

و نیز :

(طریق علمیه ، طریق سیفیه ، طریق عالمیه) . . . و هکذا .

که اصل اینها :

[طریق کبار علمیه ، طریق امرای سیفیه ،

طريق رجال قاميه] است . وعلى هذا القياس :
مكتب حربيه ، مكتب اعداديه ، مكتب رشديه ، مكتب ابتدائيه .
اصل اينها :
مكتب فنون حربيه ، مكتب فنون اعداديه ... و لخ است .

١٥٣ ـ ياء نسبت عربيه ؛ به لفظهاى تركى و فارسى واجنبى ؛ علاوه نميشود . بناءً عليه :
(سهميه) گفته ميشود مگر (اوقيه) ، (تيربه) گفته نميشود ؛ چراكه (اوق ، تير) الفاظ عربيه نيستند .

١٥٤ ـ قاعده :- صيغهٔ جمع مذكر سالم ؛ دو شرط دارد :
١ ـ از ذوى العقول بودن ،
٢ ـ درآخر كله ؛ (ه) نبودن . پس ؛ موصوفهـا هرگاه از ذوى العقول نباشند به صيغهٔ

مـذکور ؛ جمع نمیشوند . و جمع مذکر سـالم
لفظ (علامه) نمی آید .

۱۵۵ ـ قاعده : ـ صفتهای عربی که در
فارسی به کثرت می آیند یکی از آنها به وزن (فعیل)
بوده جمع مکسر آن ؛ به وزنهای (فعال ، افعال ،
فعلا ، افعلا ، فعل) می آید . مثلا :

مفرد	جمع مکسر
کریم	کرام
شریف	اشراف
ندیم	ندما
صدیق	اصدقا
شتیت	شتی

مگر کلمهٔ که به وزن فعیل می آید هر گاه ؛
حرف دوم و حرف اخیرش از یك جنس باشد
و به وزن (افعلا) جمع شود حرکت حرف اول
این دوحرف ؛ به حرف ماقبلش داده ادغام میشود .

یعنی یک ازان دو حرف مذکور ، نوشته شده به تشدید ، خوانده میشود . مثلا :

مفرد	جمع	
حبیب	احبا	چراکه فی‌الاصل ، احببا

بود حرکت بای اول به ما قبلش یعنی به حرف (ح) داده شد و هردو با ، ادغام شده احبا گردید .

و نیز : (عزیز ، شدید ، خلیل) بقرار قاعدهٔ فوق : اعزا ، اشدا ، اخلا میشود .

---

۳ — ضمیر

۱۵٦ ـ ضمیر : کلمه‌ئیست که بجای اسم ، مستعمل بوده به عوض آن میباشد .

ضمیر ، ۳ قسم است : ضمیر شخصی ،

ضمیر نسبی ، ضمیر مبهم .

ضمائر شخصیه

۱۵۷ ـ ضمائر شخصیه : ۲ نوع است که یا (منفصل) ویا (متصل) میباشند .

ضمیر شخصی منفصل

مفرد متکلم	: من	جمع متکلم	: ما
« مخاطب	: تو	« مخاطب	: شما
« غائب	: او ، وی	« غائب	: ایشان

۱۵۸ ـ درضمائر شخصیهٔ منفصله نیز : احوال اسم : جاریست :

		من	تو	او — وی	ما	شما	ایشان
	مجرد	من	تو	او — وی	ما	شما	ایشان
	مفعول صریح	مرا	ترا	اورا — ویرا	مارا	شمارا	ایشان را
مفعول غیر صریح	مفعول الیه	بمن	بتو	بدو — به وی	بما	بشما	بدیشان
	مفعول فیه	درمن	درتو	در او — دروی	درما	درشما	درایشان
	مفعول عنه	ازمن	ازتو	از او — ازوی	ازما	از شما	از ایشان
	مفعول له	برای من	برای تو	برای او — برای وی	برای ما	برای شما	برای ایشان
	مفعول معه	بامن	با تو	با او — باوی	با ما	با شما	با ایشان
	مضاف الیه	سرمن	سرتو	سر او — سروی	سرما	سرشما	سر ایشان

۱۵۹ — نون ضمیر (من) و واو ضمیر (تو)؛ در مفعول صریح؛ حذف میشود. و لهذا (من را)، (تورا) نمیشود بلکه (مرا)، (ترا) میشود.

۱٦۰ ـ ضمیر (او) و (ایشان) ؛ در مفعول الیه ؛ (باو) ، (بایشان) نمیشود بلکه (بدو) ، (بدیشان) میشود .

ضمائر شخصیهٔ متصله

۱٦۱ ـ ضمیر شخصیٔ متصل ؛ عبارت ازضمیریست به کلمهٔ ماقبلش متصل میشود . اینهارا (ضمائر ملکیه) و یا (ضمائر اضافیه) مینامند . ضمائر شخصیهٔ متصله ؛ اینها اند :

مفرد متکلم : م	جمع متکلم : مان
« مخاطب : ت	« مخاطب : تان
« غائب : ش	« غائب : شان

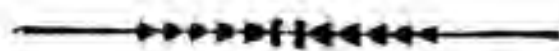
۱٦۲ ـ کلمهٔ ؛ به آخر آن ، ضمیر شخصیٔ متصل ؛ لاحق شود هرگاه حرف آخرین آن کلمه ؛ هاء رسمیه باشد پیشتر از ضمیر ، یك همزه آورده میشود ، مثلا :

ACIKU

خامه ام ، خامه ات ، خامه اش ... وهکذا
و هرگاه درآخر کلمه (الف) و یا (واو)
باشد (ی) آورده میشود . مثلا :
جایم ، جایت ، جایش ، سویم ، سویت ،
سویش ... وهکذا

۱۶۳ ـ ضمایر شخصیهٔ متصله هرگاه بعداز
اسم می آیند حکم (مضاف الیه) را وهرگاه بعد
از فعل می آیند حکم (مفعول) را دارند .

	مفرد :	جمع :
بعد از اسم :	درسم	درسمان
	درست	درستان
	درسش	درسشان
بعد از فعل :	گفتیم = به من گفتی	گفتمان = بما گفت
	گفتمت	گفتتان
	گفتمش	گفتشان



تمرین — ۱٤

[به کلمه های آتی ، ضمائر شخصیهٔ متصله ، ربط کنید !] :

دست : دستم ، دستت ، دستش ، دستمان دستتان ، دستشان
جامه : .. ..
ابرو : .. ..
کتاب : .. ..
پدر : .. ..
همسایه : .. ..
آهو : .. ..

ACKU

ضمائر نسبیه

۱٦٤ — ضمائر نسبیه : ضمائریست که معنای نسبت ، افاده وبیان میکنند .

١٦٥ ـ ضمائر نسبیه ؛ هم به اسماء ؛ وهم به فعلها لاحق میشوند . وقتیکه به اسماء ، لاحق شوند (ضمائر نسبیه) ، و وقتیکه به فعلها لاحق شوند (ضمائر فعلیه) نامیده میشوند .

ضمائر نسبیه و فعلیه ؛ اینها اند :

مفرد متکلم : م ـ ام	جمع متکلم : یم ـ ایم
« مخاطب : ی ـ ئی	« مخاطب : ید ـ اید
« غائب : است	« غائب : ند ـ اند

	مثلا در اسمها :	در فعلها :
مفرد	پدرم	گفتم
	پدری	گفتی
	پدرست	گفت (است)
جمع	پدریم	گفتیم
	پدرید	گفتید
	پدرند	گفتند
مفرد	بنده ام	گفته ام
	بنده ئی	گفته ئی
	بنده است	گفته است

ACKU

جمع	بنده ایم	کفته ایم
	بنده اید	کفته اید
	بنده اند	کفته اند

فائده

هست — است

۱۶۶ ـ کلهٔ (هست) ؛ به معنای موجودیت یعنی بمعنای هستی بوده یك فعل تام میباشد وضمائر فعلیه ؛ علاوه نموده تصریف میشود . مثلا :

مفرد متکلم :	هستم	جمع متکلم :	هستیم
« مخاطب :	هستی	« مخاطب :	هستید
« غائب :	هست	« غائب :	هستند

۱۶۷ ـ فعل (هست) ؛ مثبت است . منفیٔ آن ، (نیست) است و مانند فعل (هست) ؛ تصریف میشود .

۱۶۸ ـ (است) ؛ ادات خبر میباشد .
به‌ادات مذکور ؛ ضمائر نسبیه ویا فعلیه ؛ الحاق
نمیشود .

۱۶۹ ـ لفظ (است) ؛ هرگاه بیک کلمه ؛
لاحق شود و آن کلمه ؛ به های رسمیه ؛ منتهی
باشد الف (است) ؛ ابقا میشود . مثلا :
بنده است ، جامه است ، درسخانه است ...
و هکذا

و هرگاه در آخر کلمه ، های رسمیه نباشد
الف (است) حذف میشود . مثلا :
خوبست ، بیوفاست ، مجبورست ...
و هکذا .

۱۷۰ ـ ضمائر نسبیه ؛ هم به ضمائر شخصیهٔ
منفصله وهم به کلمات استفهامیهٔ (که) و (چه) ؛
لاحق میشود . مثلا :

ACKU

درضمائر شخصیهٔ منفصله :

منم	مائیم
توئی	شمااید
اوست	ایشانند

درصفات استفهامیه :

من که ام	ما که ئیم = ما کیانیم
تو کهٔی = تو کهٔ	شما که اید = شما کیانید
او کیست	ایشان که اند = ایشان کیانند

من چه ام	ما چه ایم
تو چه ئی = تو چهٔ	شما چه اید
او چیست = اوچه است	ایشان چه اند



تمرین — ۱۵

ضمائر شخصیهٔ متصله ، ضمائر شخصیهٔ منفصله ، ضمائر نسبیه وضمائر فعلیه را تفریق کنید !

ACKU

[امروز گفتمت ـ برادر شما بزرگست یا کوچك ؟ ـ از من ، پنجساله بزرگست . او کیست ؟ ـ همسایهٔ ماست . ـ از کجا آمد ؟ از روستا (ازده) آمد . بمن ، سیب ، امرود (ناك) و آلو آورد . ـ دستم بدار (بگیر) پایم می لغزد . ـ این سخن را که گفت ؟ تو گفتهٔ . ـ من نگفتم ، لیکن احمد گفته است . همسایهٔ تان بکجا رفتند ؟ ـ به ایران رفتند ، توهم چرا رفتی ؟ ـ من در اینجا به مکتب میروم .

اسئله : ضمیر ، چه را میگویند ؟ ـ ضمیر ، چند قسم است ؟ ـ ضمائر شخصیه ، چند نوع اند ؟ ـ ضمائر شخصیهٔ منفصله ، کدام اند ؟ آیا درضمائر شخصیهٔ منفصله ، احوال اسم ، جاریست ؟ مفعول صریح ضمائر (من) ، (تو) چه گونه است ؟ مفعول الیه ضمیر (او) چه گونه است ؟

ما بعد سؤالهای صحیفهٔ گذشته :

ضمائر شخصیهٔ متصله ؛ کدام ضمائرند ؟ اینهارا دیگر ؛ چه مینامند ؟ ــ کلمهٔ که ضمیر متصل ؛ به آن ، متصله میشود هرگاه حرف آخرینش هاء رسمیه باشد پیشتر از ضمیر ؛ چه آورده میشود ؟ ــ ضمائر شخصیهٔ متصله هرگاه بعد از اسم بیایند حکم چه را دارند ؟ ــ و هر گاه بعد ازفعل بیایند حکم چه را دارند ؟ ضمائر نسبیه ، چه گونه ضمائرند ؟ ضمائر نسبیه به کجا ها لاحق میشوند ؟ ــ ضمائر نسبیه و فعلیه کدامند ؟ ــ کلمهٔ (هست) چیست ؟ فعل هست ؛ چه گونه تصریف میشود ؟ منفی فعل (هست) ؛ چیست و چه گونه تصریف میشود ؟ ــ کلمهٔ (است) چیست ؟ ــ آیا به (است) ؛ ضمائر نسبیه ویا فعلیه ؛ الحاق میشود ؟ الف (است) ؛ به کدام اوقات ؛ حذف و به کدام اوقات ؛ ابقا میشود ؟ ــ آیا ضمائر نسبیه ؛ به ضمائر شخصیهٔ منفصله ؛ ونیزبه کلمات استفهامیهٔ (که) و (چه) لاحق میشوند یانه ؟

ضمائر مبهمه

۱۷۱ ـ ضمائر مبهمه : ضمائریست که محل اشخاص واشیارا بیك صورت مبهمه میگیرند .

ضمائر مبهمه درفارسی ؛ اینها اند :

خود	هیچ کس	همکان ـ همکنان = همه یکجا
خویش ـ خویشتن	هیچکاه	همین وهمان
یکی	هیچکدام	دیگران
تی چند	یکی بادیگری	چنین و چنان
هر کس	هر کدام	هیچ چیز
همه کس	همه کی	
همه چیز	هریکی	

۱۷۲ ـ الفاظ (خود) ، (خویش) ، (خویشتن) ؛ بعد از ضمیر و بعد از اسم جنس میباشند ، مثلا :

من خود دیدم ، بچشم خود دید ، ، وهکذا ؛

ACKU

هرگاه بعد از اسم جنس باشد مرجع آن ته
یك فاعل میباشد ، مثلا :
من خود خدمت خود میکنم .

۱۷۳ ـ لفظ (خود) ، درمقام تأکید ه
مکرراً ذکر میشود ، مثلا :
خود بخود .

۱۷٤ ـ لفظ (خویش) بمعنای خصم و
اقربا نیز می آید ، مثلا :

بیت

مرین خانهٔ تو خانهٔ خویش دان ،
مرا گرچه بیگانه ام خویش دان

۱۷۵ ـ لفظ (خویشتن) ، مانند لفظ
(خود) ، برای تأکیدنیز می آید ، مثلا :
اوخویشتن ، کاملست کرا یاوری کند ؟

۱۷۶ ـ لفظ (خود) هم برای ذیروح وهم برای غیرذی روح ؛ مخصوص میباشد . مگر الفاظ (خویش ـ خویشتن) ؛ خاص برای ذیروح میباشند .

۱۷۷ ـ از مبهمات عربیه ؛ لفظ (ذات) که اسم تجرید است درفارسی ؛ مستعمل میباشد . مثلا :

احمدخان ؛ این کار را بالذات کرد .

تمرین -- ۱۶

ضمائر مبهمه ؛ تفریق کرده شود !

یکی آمد ـ تنی چند رفتند ـ همه‌کس ؛ درس بخواند ـ دیگران هم بخواندند ـ هیچ کدام نیامد .

ACKU

٤ — فعل

۱۷۸ ـ فعل : کلمه ٔیست که به یکی از سه زمان ؛ دلالت میکند .

سه زمان ؛ اینها اند :

ماضی = زمان گذشته ،

حال = زمانیکه ما بینش هستیم ،

استقبال = زمان آینده .

اسئله : ضمائر مبهمه کدام ضمائر ند ؟ ـ الفاظ (خود) ، (خویش) ، (خویشتن) ؛ بعداز کدام کلمه ها می آیند ؟ ـ درفارسی ؛ ضمائر مبهمه ؛ کدامند ؟ لفظ (خود) در مقام تأکید ، چه گونه استعمال میشود ؟ ـ الفاظ (خود) (خویش) ، (خویشتن) به کجاها لاحق میشوند ؟

۱۷۹ ــ فعل ؛ به ۳ قسم بزرگ ؛ منقسم است :

اصل فعل — ذات فعل — فرع فعل .

۱ — اصل فعل ... مصدر

۱۸۰ ــ اصل فعل : عبارت از (مصدر) است .

مصدر : کلمه ئیست که به زمان ؛ مقارن نبوده بیك حال و یا کیفیت ؛ دلالت میکند .

درلسان فارسی ؛ به آخر مصدر ؛ یا (دن) و یا (تن) میباشد . مثلا :

شمردن ، گفتن ... و هکذا

[اخطار ــ بعض اسماء ، به (دن) و یا (تن) ؛ منتهی میباشند . اسماء مذکوره ؛ چون بیك حدث [۱] ، دلالت نمیکنند لهذا مصدر نمیباشند .

[۱] حدث = حالتیکه فعل ؛ بیان میکند .

مثلا :

(کردن) ، (کودن = احمق) ، (خویشتن) ؛ (آبستن) . . . و هکذا]

۱۸۱ ـ درآخر مصدر هرگاه (دن) باشد آن را (مصدر دالی) ؛ و هرگاه (تن) باشد (مصدر تائی) مینامند .

۱۸۲ ـ در مصدر دالی ؛ یکی ازحروف (یارنو) یعنی یکی ازحروف (ی ـ ا ـ ر ـ ن ـ و) ؛ ماقبل دال میباشد . لهذا مصدر دالی ؛ پنج نوع میباشد .

۱) : مصدر دالی یائی . مثلا : آفریدن ،
۲) : مصدر دالی الفی . مثلا : ایستادن ،
۳) : مصدر دالی رائی . مثلا : کردن ،
٤) : مصدر دالی نونی . مثلا : خواندن ،
٥) : مصدر دالی واوی . مثلا : فرمودن . .

۱۸۳ ـ درمصدر تائی هم ؛ ماقبل حرف

«ت» ؛ یکی از حروف (خسشف) یعنی یکی ازحروف (خ ــ س ــ ش ــ ف) میباشد . لهذا مصدر تائی ؛ چهار نوع است :

۱) : مصدرتائی خائی . مثلا : اندوختن ،

۲) : مصدرتائی سینی . مثلا : آراستن ،

۳) : مصدرتائی شینی . مثلا : نوشتن ،

٤) : مصدرتائی فائی . مثلا : یافتن .

در هر مصدر ؛ (دن ، تن) را علامت مصدر ؛ و باقیماندهٔ مصدر را « مادهٔ اصلیه » مینامند .

مصادریکه شاذند

۱۸٤ ــ آمدن ، شدن [۱] .

---

[۱] « شدن » اصلش « شودن » بوده مصدر دالی میباشد .

نمزدن [۲] = سکوت کردن ، ستدن [۳] دراین مصدر ها قبل ازعلامت مصدر ؛ هیچ یك ازحروف (یارنو) و (خسشف) نیـامده . ازینسبب اینها را (مصادرشاذه) میشمارند .

۱۸۵ ــ مصدر ؛ نظر به اعتبـار وضع و تشکیلش ؛ ٤ قسم میباشد :

---

[۲] « نمز ـ ن » اصلش « تن زدن » است ،

[۳] « ستدن » اصلش « ستاندن » بوده مصدرقائی نونی میباشد .

پس ؛ همین سه مصدر فوق ؛ نظربه اصلشان ؛ به جملهٔ مصدر های دالی ، داخل میشوند . بناءً علیه ؛ قبل ازعلامت مصدر ؛ دوحرف دیگر یعنی حروف (ز ، م) بر حروف (یارنو ، خسشف) علاوه نموده جمعاً یازده حرف میشوند که ازین یازده حرف ؛ عبـارهٔ (زمین خوش فارس) تشکیل میشود .

ACKU

مصدر اصلی ، مصدر جعلی ، مصدر تخفیفی ، مصدر مرکب .

۱۷٦ ـ مصدر اصلی : مصدریست که حقیقةً بیک معنا ؛ موضوع بوده شکلش تبدیل نمیشود . مثلا :

دانستن ، ایستادن .... وهکذا !

۱۸۷ ـ مصدر جعلی : مصدریست که به آخر الفاظ عربیه ویا فارسیه ؛ (یدن) علاوه نموده تشکیل میشود . این را (مصدر مرخم) ایز مینامند . مثلا :

طلب ـ طلبیدن ، فهم ـ فهمیدن ، غارت ـ غارتیدن ، هراس ـ هراسیدن .... وهکذا .

۱۸۸ ـ مصدر تخفیفی : عبارت ازکلمه ئیست که بواسطهٔ حذف نمودن (ن) آخرین مصدر ؛ پیدا شده باشد . مثلا :

گفتن ـ گفت ، خریدن ـ خرید ؛
فروختن ـ فروخت . . . وهکذا

اخطار ـ مصدر تخفیفی ؛ به حکم (اسم مصدر) بوده مطرداً ازهرفعل نمی‌آید !

۱۸۹ ـ مصدر مرکب : مصدریست که از دوجزؤ ؛ مرکب میباشد . مثلا :

فرآمدن ، دوست داشتن ، آغاز کردن . . . . وهکذا .

۱۹۰ ـ جزؤ اول مصادر مرکبه ؛ اسم ویا صفت ویا ادوات ؛ و جزؤ اخیرش اکثراً عبارت از بعض مصادر اصلیه میباشد . مثلا :

مصدر اصلی	مصدر مرکب
آمدن	برامدن
آوردن	پیام آوردن
بردن	حسد بردن
بودن	بدست بودن

ACKU

مصدر اصلی	مصدر مرکب
داشتن	دوست داشتن
دیدن	مصلحت دیدن
زدن	نیش زدن
ساختن	خانه ساختن
شدن	در خواب شدن
کردن	خاموش کردن
گفتن	سقط گفتن ، بد گفتن
یافتن	وقوف یافتن . . . وهکذا

۱۹۱ ـ فعلهای (بودن) و (شدن) را « فعل عام » و فعلهـای دیگر را « فعل خاص » میگویند .

۱۹۲ ـ از فعل خاصهـا فعل (بایستن = لازم شدن) را « فعـل وجوبی » ؛
و فعل (شایستن) را « فعل لزومی »
و فعل (خواستن) را « فعل ارادی »
و فعل (توانستن) و (دانستن) را

« فعل اقتداری » میگویند .

۱۹۳ ـ (اندر) و (در) که ادات ظرفند و نیز (باز) و (وا) که ادات تکرار و معاودتند ؛ و نیز (بر) که ادات استعلا است و نیز (فرا ـ فراز) که از انها معنای بالایی مفهوم میشود ونیز (فرو ـ فرود) که از انها معنای انحطاط , مفهوم میشود هرگاه به اول فعلها لاحق شوند بقرار آتی ۳ معنا اشعار میکنند :

۱) : همان معنائیکه برای آن ، موضوع اند افاده میکنند . مثلا :

اندرامدن ـ درامدن .

۲) : معنای فعل را قدری ؛ تبدیل میکنند . مثلا :

خوردن ـ برخوردن = حصه مند شدن ، کامیاب شدن

یافتن ـ بازیافتن = اخذ کردن

بردن ـ فرو بردن

۳) : برای ضرورت وزینت ؛ زائد می‌آید .
مثلا :
بازگشادن .

تمرین — ۱۷

این مصدرهارا بیان کنید که ازکدام قسمند :

اندرشدن	هراسیدن
ازدر درامدن	دید وباز دید
ازخود بدرشدن	گفت وشنید
باز گفتن	فرا شدن
دربایستن = لازم شدن	فرود آمدن
دزدیدن	فراز رفتن

فاعل — مفعول — نائب فاعل

۱۹٤ — فاعل : کارکننده را گویند .

ACKU

۱۹۵ ــ مفعول : آن را گویند که کار فاعل ؛ بر آن واقع شود . مثلا :

(احمد ؛ کتاب را خواند) . درین جمله ؛ کار خواندن را احمد کرد لهذا احمد ؛ (فاعل) است ؛ واحمد ؛ کار خواندن را بر کتاب ؛ کرد لهذا کتاب ؛ (مفعول صریح) است . وکلمهٔ (خواند) ؛ (فعل) است .

۱۹٦ نائب فاعل : آن مفعول صریح را گویند که به مقام فاعل فعل مجهول ؛ قائم باشد . مثلا :

(کتاب ؛ خوانده شد) .

درین جمله ؛ کار خواندن کتاب شد مگر معلوم نیست که از طرف که خوانده شد لهذا این مفعول صریح که (کتاب) است (نائب فاعل) میباشد .

ACKU

لازم ـ متعدی

۱۹۷ ـ کاریکه فاعل میکند هرگاه به غیر تجاوز نکرده بنفس خود واقع شود آن فعل را (فعل لازم) مینامند . مثلا :

رفتن ، نشستن ، ، وهکذا

۱۹۸ ـ کار فاعل هرگاه به غیر تجاوز کند آن فعل را (فعل متعدی) مینامند . مثلا :

خواندن ، نوشتن ، ، و هکذا

تنبیه ـ در لسان فارسی فعلها اکثریا هم لازم و هم متعدی میباشند .

مطاوعت

۱۹۹ ـ مطاوعت : آن فعل لازم ها را گویند که بمعنای قبول باشند . مثلا :

شکستن . که کار شکستن را قبوله دارد .

ACKU

معلوم ـ مجهول

۲۰۰ ـ فعل معلوم : آن فعل را گویند که فاعلش معلوم و آشکار باشد . مثلا :
بستن . . . و هکذا

۲۰۱ ـ فعل مجهول : آن فعل را گویند که فاعلش معلوم و آشکار نباشد . مثلا :
بسته شدن . . . و هکذا



مثبت ـ منفی

۲۰۲ ـ فعل مثبت : فعلیست که واقع شدن یك شی را میداناند . مثلا :
دیدم .

۲۰۳ ـ فعل مجهول : آن فعل را گویند که واقع نشدن یك شی را میداناند مثلا :

ACKU

ندیدم . . وهکذا

۲۰٤ ـ برای اینکه یك فعل مثبت را منفی بسازیم ما قبل آن فعل ؛ یك (ن) می آریم . مثلا :

مثبت	منفی
خواندن	نخواندن
رفتن	نرفتن ... وهکذا

درنفی امرحاضر ، (م) آورده میشود . مثلا :

خوان	نخوان
نویس	منویس ... وهکذا

اسئله : فعل ؛ چه را میگویند ؟ ـ سه زمان ؛ کدامند ؟ ـ فعل ؛ چند قسمت ؟ اصل فعل ؛ چیست ؟ ـ مصدر ؛ چه را میگویند ؟ ـ درفارسی ؛ آخر مصدر ، چه میباشد ؟ کی مصدر دالی ؛ و کی مصدر تائی میباشد ؟

ما بعدش به صحیفهٔ ۱۲۷

ما بعد سؤالهای صحیفهٔ گذشته :

درمصدر دالی ؛ ماقبل دال ؛ چه میباشد ؟ـ دربن صورت ؛ مصدر دالی ؛ چندنوع میباشد ؟ ـ در مصدر تائی ؛ ماقـبل (تاء) چه میبـاشد ؟ دربن حال ؛ مصدر تائی ؛ چندنوع میباشد ؟ ـ مصدر های شاذ ؛ کدامند ؟ مصدر ؛ نظر به اعتبـار وضع و تشکیل ؛ چندنوع میباشد ؟ مصدر اصلی چیست ؟ مصدر جعلی ؛ چیست ؟ مصدر تخفیفی چیست ؟ مصدر مرکب ؛ چیست ؟ جزؤ اول ؛ و جزؤ آخر مصدر های مرکب ؛ کدام کلمه هـا میباشد ؟ فعل عام ؛ کدامست ؟ـ فعل خاص ؛ کدامست ؟ـ مصادر (بایستن) ، (شایستن) ، (خواستن) ، (توانستن) را چه مینامند ؟ ـ به ماقبل فعل ها کدام الفاظ ؛ علاوه نموده سه معنا افاده میکنند ؟ فاعل ، مفعول ، نائب فاعـل ؛ چیست ؟ فعل لازم ، فعل متعدی ؛ چیست ؟ کدام فعل را فعل مطاوعت میگویند ؟ ـ فعل معلوم ، فعل مجهول ؛ چیست ؟ ـ فعل مثبت ، فعل منفی ؛ چیست ؟

(احوال فعل)
ازجهت لفظ ومعنا

۲۰۵ ـ فعل ۲ قسم است : فعل خاص ، فعل عام .

فعل خاص : فعلیست که یك کار ویا یك کیفیت ؛ بیان میکنند . مثلا :

بریدن ، رفتن . . . وهکذا

فعل عام : فعلیست که به هرحال وهرکیفیت ؛ شامل میباشد . مثلا :

بودن ، شدن .

فعل خاص ها ؛ درتصریف ؛ به فعل عامها محتاج میباشند . لهذا فعل های (بودن) و (شدن) را (افعال اعانه) و هریکی را (فعل اعانه) نیز مینامند .

ACKU

فعل تام ـ فعل ناقص

۲۰۶ ـ فعل تام : فعلیست که تغییر و تبدیل نشده درقاعدهٔ اصلیه اش صرف میشود . مثلا : کستردن ، کندن . . . وهکذا

درلسان فارسی ؛ فعل تام ؛ خیلی قلیل است .

فعل ناقص : فعلیست که صیغه هـای آن ؛ کاملاً مستعمل نمیباشد . مثلا :

بایستن ، شایستن ، باریدن . . . وهکذا



ذات فعل

۲۰۷ ـ ذات فعل : صیغه ئیست که مقارن به زمان ، و نیز منسوب به متکلم ، مخاطب و غائب ؛ بوده بیك حال و یا بیك کار ؛ دلالت میکند .

صیغه : زمانها و حالها نیست که فعلها دلالت و بیان میکنند .

۲۰۸ ـ در لسان فارسی : (تثنیه) ، (تذکیر) و (تأنیث) نمیباشد . لهذا درفارسی شش صیغه هست :

مفرد متکلم ، جمع متکلم ، مفرد مخاطب ، جمع مخاطب ، مفرد غائب و جمع غائب .

تصریف افعال اعانهٔ
(بودن) ، (شدن)

۲۰۹ ـ تصریف فعل اعانهٔ (بودن)

ماضیٔ شهودی :

مفرد متکلم	بودم	جمع متکلم	بودیم
« مخاطب	بودی	« مخاطب	بودید
« غائب	بود	« غائب	بودند

حکایت شهودی

مفرد متکلم	می‌بودم	جمع متکلم	می‌بودیم
« مخاطب	می‌بودی	« مخاطب	می‌بودید
« غائب	می‌بود	« غائب	می‌بودند

ماضیٔ نقلی

بوده ام	بوده‌ایم
بودهٔ = بوده‌ئی	بوده‌اید
بوده‌است	بوده‌اند

روایت نقلی

مفرد :	جمع :
بوده بودم	بوده بودیم
بوده بودی	بوده بودید
بوده بود	بوده بودند

ACKU

مضارع

باشم	باشیم
باشی	باشید
باشد	باشند

ویا :

بوم	بویم
بوی	بوید
بود	بوند

حال

می باشم	می باشیم
می باشی	می باشید
می باشد	می باشند

مستقبل

خواهم بود	خواهیم بود
خواهی بود	خواهید بود
خواهد بود	خواهند بود

ACKU

فعل التزامی (انشائیٔ بسیط)

بباشم	بباشیم
بباشی	بباشید
بباشد	بباشند

انشائیٔ مرکب

بوده باشم	بوده باشیم
بوده باشی	بوده باشید
بوده باشد	بوده باشند

فعل وجوبی

بودنیم	بودنیئیم
بودنی	بودنیئید
بودنیست	بودنیند

فعل شرطی

اگر باشم	اگر باشیم
اگر باشی	اگر باشید
اگر باشد	اگر باشند

ACKU

امر حاضر		امر غائب	
باش	باشید	باشد	باشند

اسم فاعل		اسم مفعول	
باشنده	باشندگان	بوده	بودگان



۲۱۰ -- تصریف فعل اعانهٔ (شدن)

ماضیٔ شهودی

شدم	شدیم
شدی	شدید
شد	شدند

حکایهٔ شهودی

می شدم	می شدیم
می شدی	می شدید
می شد	می شدند

ماضیٔ نقلی

شده ام | شده ایم
شدهٔ = شدئی | شده اید
شده است | شده اند

روایت نقلی

شده بودم | شده بودیم
شده‌بودی | شده بودید
شده بود | شده بودند

استمراری

شدستم | شدستیم
شدستی | شدستید
شدست | شدستند

مضارع

شوم | شویم
شوی | شوید
شود | شوند

ACKU

حال

می شوم	می شویم
می شوی	می شوید
می شود	می شوند

مستقبل

خواهم شد	خواهیم شد
خواهی شد	خواهید شد
خواهد شد	خواهند شد

فعل التزامی (انشائی بسیط)

بشوم	بشویم
بشوی	بشوید
بشود	بشوند

انشائی مرکب

شده باشم	شده باشیم
شده باشی	شده باشید
شده باشد	شده باشند

ACKU

فعل وجوبی

شدنیم	شدنیتیم
شدنی	شدنیتید
شدنیست	شدنیتند

فعل شرطی

اگر بشوم	اگر بشویم
اگر بشوی	اگر بشوید
اگر بشود	اگر بشوند

امر حاضر	امر غائب
بشو بشوید	بشود بشوند

اسم فاعل	اسم مفعول
شونده شوندگان	شده شدگان

اشتقاق

۲۱۱ ـ فعلها یا ازمصدر ؛ ویا ازامرحاضر؛ مشتق میباشند .

۲۱۲ ـ نون که درآخر مصدر است هرگاه حذف شود (مصدر تخفیفی) پیدا میشود . مثلاً :
خواندن ـ خواند ، رفتن ـ رفت .

فعلهائیکه ازمصدر ؛ مشتق اند :

۲۱۳ ـ مصدر تخفیفی ؛ عیناً صیغهٔ ماضیٔ شهودیست . درآخرش ضمائر فعلیه ؛ علاوه نموده تشکیل میشود .

ماضیٔ مطلق شهودی

مثبت :	منفی :
خواندم	نخواندم
خواندی	نخواندی
خواند	نخواند
خواندیم	نخواندیم
خواندید	نخواندید
خواندند	نخواندند

ACKU

۲۱۴ – ماقبل صیغهٔ ماضیٔ شهودی «
هرگاه (می) آورده شود (حکایهٔ شهودی »
تشکیل میشود .

حکایهٔ شهودی

مثبت :	منفی :
می خواندم	نمی خواندم
می خواندی	نمی خواندی
می خواند	نمی خواند
می خواندیم	نمی خواندیم
می خواندید	نمی خواندید
می خواندند	نمی خواندند

۲۱۵ – به آخر مصدر تخفیفی ؛ هرگاه
(ه) آورده شود (ماضیٔ نقلیٔ قریب) تشکیل
میشود .

ACKU

ماضیٔ نقلیٔ قریب

منفی :	مثبت :
نخوانده ام	خوانده ام
نخواندهٔ	خواندهٔ
نخوانده	خوانده
نخوانده ایم	خوانده ایم
نخوانده اید	خوانده اید
نخوانده اند	خوانده اند

۲۱٦ ـ به آخر مفرد غائب ماضیٔ قریب نقلی ، هرگاه ماضیٔ شهودیٔ فعل (بودن) ؛

اسئله : فعل ؛ چند قسم است ؟ ـ فعل خاص ؛ چه را میگویند ؟ ـ فعل عام ؛ چه گونه فعل است ؟ ـ فعل عام ؛ دیگر چه را میگویند ؟ فعل تام ؛ چیست ؟ ـ فعل ناقص ، چیست ؟ ذات فعل ؛ چه را میگویند ؟ ـ صیغه ؛ چه را میگویند ؟ ـ درلسان فارسی ؛ چند صیغه هست ؟

ACKU

علاوه شود (ماضیٔ بعید نقلی) تشکیل میشود .

ماضیٔ بعید نقلی

مثبت :	منفی :
خوانده بودم	نخوانده بودم
خوانده بودی	نخوانده بودی
خوانده بود	نخوانده بود
خوانده بودیم	نخوانده بودیم
خوانده بودید	نخوانده بودید
خوانده بودند	نخوانده بودند

۲۱۷ ـ به آخر ماضیٔ شهودی وماضیٔ نقلی ؛ هرگاه (است) علاوه شود (فعل استمراری) تشکیل میشود .

ACKU

فعل استمراری

خواندستم	نخواندستم
خواندستی	نخواندستی
خواندست	نخواندست
خواندستیم	نخواندستیم
خواندستید	نخواندستید
خواندستند	نخواندستند

٢١٨ ـ اکثریاً به عوض ماضی نقلی ؛ ماضی شهودی ؛ مستعمل میشود . به آخر صیغه های مفرد متکلم ، مفرد غائب و جمع غائب ماضی شهودی ؛ هرگاه (ی) علاوه شود فعل استمراری ؛ تشکیل میشود . به غیر صیغه های مذکور ؛ علاوه نمیشود . مثلا :

گفتمی ، گفتندی ، گفتی .

و نیز به اول ماضی شهودی هرگاه (همی) ؛ و به آخرش (ی) علاوه شود فعل استمراری ؛ تشکیل میشود . مثلا : همی گفتمی .

ACKU

۲۱۹ ـ به اول مصدر تخفیفیٔ هر فعلیکه باشد هرگاه صیغهٔ مضارع مصدر (خواستن) ٤ علاوه شود (فعـل مستقبل) ٤ تشکیل میشود . ضمیر فعلی ها به مضارع مصدر (خواستن) ٤ الحـاق میشود .

فعل مستقبل

خواهم خواند	نخواهم خواند
خواهی خواند	نخواهی خواند
خواهد خواند	نخواهد خواند
خواهیم خواند	نخواهیم خواند
خواهید خواند	نخواهید خواند
خواهند خواند	نخواهند خواند

۲۲۰ ـ به اول مصدر تخفیفی ٤ هرگاه امر حاضر مصـدر (توانستن) یعـنی هرگاه کلمهٔ (توان) ٤ علاوه شود فعـل اقتداریٔ مطلق ٤ تشکیل میشود .

مثلا :

توان خواند . . . وهکذا .

تنبیه : مفرد ، جمع ، متکلم و مخاطب صیغهٔ فوق نبوده عبارت از یك صیغه میباشد .

۲۲۱ – به اول مصدر تخفیفی هرگاه ماضیٔ شهودی مصدر (توانستن) علاوه شود فعل اقتداریٔ ماضی ؛ تشکیل میشود .

فعل اقتداریٔ ماضی

توانستم خواند	نتوانستم خواند
توانستی خواند	نتوانستی خواند
توانست خواند	نتوانست خواند
توانستیم خواند	نتوانستیم خواند
توانستید خواند	نتوانستید خواند
توانستند خواند	نتوانستند خواند

مع مافیه ؛ در کابل بقرار آتی ؛ رواج یافته است :

خوانده توانستم
خوانده توانستی ... والخ

۲۲۲ – به اول مصدر تحقیق هرگاه صیغه های فعل مضارع مصدر (توانستن)، آورده شود فعل اقتداری مضارع، تشکیل میشود.

فعل اقتداری مضارع

توانم خواند	نتوانم خواند
توانی خواند	نتوانی خواند
تواند خواند	نتواند خواند
توانیم خواند	نتوانیم خواند
توانید خواند	نتوانید خواند
توانند خواند	نتوانند خواند

۲۲۳ – به ماضی قریب نقلی هرگاه مضارع فعل (بودن)، علاوه شود فعل التزامی مرکب، تشکیل میشود.

ACKU

فعل انشائی مرکب

خوانده باشم	نخوانده باشم
خوانده باشی	نخوانده باشی
خوانده باشد	نخوانده باشد
خوانده باشیم	نخوانده باشیم
خوانده باشید	نخوانده باشید
خوانده باشند	نخوانده باشند

۲۲۴ – به آخر مصدر تخفیفی هرگاه (ه) علاوه شود اسم مفعول ؛ تشکیل میشود .

اسم مفعول

خوانده	نخوانده
خواندگان	نخواندگان



افعالیکه ازامر حاضر ؛ مشتق اند

۲۲۵ ـ امرحاضر نیز ؛ ازمصدر ؛ مشتق است .

۲۲۶ ـ مصدر ؛ خواه (دالی) و خواه (تائی) باشد برای تشکیل نمودن امر حاضر ؛ بعض قاعده ها میباشد . آنها که بقاعده ها توافق نمیکنند شاذ نامیده میشوند .

تنبیه : برای اینکه تشکیل امر حاضر ؛ آسان گردد ادات مصدر و حرف ماقبلش منتها شمرده میشود .

۲۲۷ ـ سابق دربحث فعل نیز ؛ گفته شده بود که درمصدر دالی ؛ قبل از (دال) ؛ حروف (یارنو) یعنی پنج حرف (ی ، ا ، ر ، ن ، و)

ACKU

و درمصدر ثانی ، حروف (خسشف) یعنی چهار حرف (خ ، س ، ش ، ف) میباشد . لهذا ازمصدر دالی برای تشکیل امرحاضر ، پنج قاعده و ازمصدر ثانی ، چهار قاعده بقرار آتی میباشد :

ازمصدر دالی

قاعده - ۱ - منتهــا هرگاه (یدن) باشد حــذف کردیده امرحاضر ، تشکیل میشود . مثلا :

مصدر	امرحاضر
تابیدن	تاب
رسیدن	رس
کوشیدن	کوش . . . وهکذا

شاذها :

مصدر	امر حاضر
آفریدن	آفرین
چیدن	چین
دیدن	بین
گزیدن	گزین
آجیدن	آجین
شنیدن	شنو

قاعده ـ ۲ـ : منتهـا اگر (ادن) باشد حـذف میشود . مثلا :

مصدر	امر حاضر
افتادن	افت
ایستادن	ایست
فرستادن	فرست

ACKU

شاذ ها :

مصدر	امر حاضر
دادن	ده
زادن	زای
ستدن ویا (ستادن)	ستان



قاعده ـ ۳ ـ : منتها هرگاه (ردن) **باشد** حذف میشود . مثلا :

مصدر	امر حاضر
آوردن	آور
گستردن	گستر
مردن	میر
آزردن	آزار
شمردن	شمار
فشردن	افشار



قاعده ـ ٤ ـ منتها هرگاه (ندن) باشد حذف میشود . مثلا :

مصدر	امرحاضر
ماندن	مان
ستاندن	ستان
کندن	کن

شاذ ندارد .



قاعده ـ ٥ ـ منتها هرگاه (ودن) باشد حذف گردیده بعوض آن (ای) آورده میشود . مثلا :

مصدر	امرحاضر
فرمودن	فرمای
آسودن	آسای
آزمودن	آزمای
نمودن	نمای

شاذ ها :

مصدر	امر حاضر
بودن	بو ، باش
شودن (شدن)	شو
شنودن	شنو
درودن	درو
غنودن	غنو

تشکیل امر حاضر ازمصدر ثانی

قاعده ـ ۱ ـ منتهـا اگر (ختن) باشد حذف شده بعوض آن (ز) آورده میشود مثلا :

مصدر	امر حاضر
اندوختن	اندوز
انداختن	انداز
آویختن	آویز
گریختن	گریز

ACKU

شاذ ها :

مصدر	امر حاضر
شناختن	شناس
فروختن	فروش
گسیختن	گسل
پختن	پز

قاعده ـ ۲ ـ منتها اگر (ستن) باشد حذف گردیده بعوض آن (ه) آورده میشود .

مصدر	امر حاضر
خواستن	خواه
رستن	ره
جستن	جه

ACKU

شاذها :

مصدر	امر حاضر
دانستن	دان
رفتن	روی
نشستن	نشین
شکستن	شکن
نگریستن	نگر
جستن	جوی
شستن	شوی
گریستن	گری
بستن	بند
آراستن	آرای
پیوستن	پیوند
زیستن	زی
توانستن	توان
گسستن	گسل
بایستن	بای

ACKU

قاعده ـ ٣ ـ منتها اگر (شتن) باشد حذف گردیده (ر) آورده میشود . مثلا :

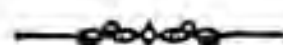
مصدر	امر حاضر
داشتن	دار
گذشتن	گذار
کاشتن	کار



شاذ ها :

مصدر	امر حاضر
نوشتن	نویس
گشتن	گرد
کشتن	کش
کشتن	کش
هشتن	هل

برگشتن	برگرد
ریشتن	ریش
افراشتن	افراز



ACKU

قاعده - ٤ - منتها اگر (فتن) باشد حذف شده بعوض آن (ب) آورده میشود .
مثلا :

مصدر	امر حاضر
یافتن	یاب
شتافتن	شتاب
کوفتن	کوب
فریفتن	فریب



شاذ ها :

مصدر	امرحاضر
گفتن	گوی
خفتن	خواب
رفتن	رو
گرفتن	گیر
پذیرفتن	پذیر
سفتن	سنب ، سفت
کافتن	کاو
نهفتن	نهفت ، نهفته دار
آلفتن	آلفته شو
بافتن	باف
شکافتن	شکاف
آشفتن	آشوب

امرحاضر مصادرشاذهٔ (آمدن ، زدن ، شدن) بقرار آتیست :

امر حاضر	مصدر
آی ، بیا	آمدن
زن	زدن
شو	شدن

اسئله : فعلها ازچه ؛ مشتق اند ؟ ـ مصدر تخفیفی چـه کونه تشکیل میشود ؟ ماضئ مطلق شهودی ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟ ـ حکایهٔ شهودی ؟ ماضئ قریب نقلی ؟ ماضئ بعید نقـلی ؟ فعل استمراری ؟ ـ اکثریاً بعوض ماضئ نقلی ؛ چه استعمال میشود ؟ فعل استمراری ؛ دیگر چه کونه تشکیل میشود ؟ ـ فعل مستقبل ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟ فعل اقتداری مطلق ؟ ـ فعل اقتداری ماضی؟ فعل اقتداری مضارع ؟ فعل انشـائئ مرکب ؟ اسم مفعول ؟ امر حاضر ؛ ازچه مشتق میباشد ؟ امر حاضر چـه کونه تشکیل میشود ؟ تشکیل امر حاضر از مصدر دالی ؛ به چند قاعده میباشد . و ازمصدرتائی ؛ بچند قاعده ؟

تمرین - ۱۷

از مصدر های آتی ؛ فعلهائیکه از مصدر ، مشتق میباشند تشکیل کرده شود !

آرامیدن	آفریدن	باختن
آراستن	آمدن	باریدن
آزردن	افروختن	بافتن
آسودن	افزودن	بایستن
آغشتن	افکندن	پاشیدن



فعلهائیکه از امر حاضر ؛ مشتق اند

۲۲۸ - به اول صیغهٔ مشبت امر حاضر بسیط ، دائما یك (ب) آورده میشود . مثلا :

شنو = بشنو ، خوان = بخوان

حرف نخستین امر حاضر ؛ هرگاه (ا) باشد به (یا) قلب میشود . مثلا :

آی = بیای ؛ ومخففش (بیا) .

به اول امر حاضر های مرکب ؛ حاجت الحاق نمودن (ب) ندارد . مثلا :

گوش کن ، خاموش باش ... و هکذا

تنبیه : ـ مثبت امر حاضررا (امر حاضر) ؛ ومنفئ آن را (نهی حاضر) مینامند .

امر حاضر		نهی حاضر	
بخوان	بخوانید	مخوان	مخوانید

۲۲۹ ـ به آخر امر حاضر هرگاه یك (د) که ماقبلش مفتوح باشد آورده شود صیغهٔ مفرد غائب فعل مضارع تشکیل میشود . وضمائر فعلیه ؛ علاوه نموده دیگر صیغه هایش تشکیل میشود .

AOKU

فعل مضارع

	مثبت :	منفی :	
مفرد	خوانم	نخوانم	مفرد
	خوانی	نخوانی	
	خواند	نخواند	
جمع	خوانیم	نخوانیم	جمع
	خوانید	نخوانید	
	خوانند	نخوانند	

۲۳۰ ـ به اول فعل مضارع هرگاه (می) آورده شود (حال مضارع) تشکیل میشود :

حال مضارع ویا زمان حال

مثبت :	منفی :
میخوانم	نمی خوانم
میخوانی	نمی خوانی
میخواند	نمی خواند
میخوانیم	نمی خوانیم
میخوانید	نمی خوانید
میخوانند	نمی خوانند

ACKU

۲۳۱ ـ به اول فعل مضارع ؛ هرگاه (ب) علاوه شود فعل انشائیٔ مفرد (التزامی) تشکیل میشود .

تنبیه :ـ در منفیٔ فعل انشائیٔ مفرد ؛ حرف (ب) نمی آید . و تفریقش از صیغهٔ منفیٔ مضارع ، بواسطهٔ معنا میشود :

فعل انشائیٔ مفرد (فعل التزامی)

مثبت :	منفی :
بخوانم	نخوانم
بخوانی	نخوانی
بخواند	نخواند
بخوانیم	نخوانیم
بخوانید	نخوانید
بخوانند	نخوانند

ACKU

۲۳۲ ــ صیغهٔ امر غائب ؛ عبارت از صیغه های مفرد و جمع فعل انشائی میباشد . مثبت امر غائب را (امر غائب) ، و منفی آن را (نهی غائب) مینامند .

نهی غائب		امر غائب	
نخوانند	نخواند	بخوانند	بخواند

فائده : ـ بعضاً به اول ضمیر مفرد غائب ؛ (الف) آورده نیز صیغهٔ امر غائب ، تشکیل میشود . مثلا :

کند = کناد ، دهد = دهاد ... :

بعضاً (الف) به آخر کلمه می آید . مثلا :

شود = شودا ، گوید = گویدا .

همین دو قاعدهٔ فوق ؛ از فعل نمیباشد و نیز ازجمع هم نمیشود .

۲۳۳ ــ به اول فعل انشائی مفرد ؛ هرگاه مفرد غائب صیغهٔ مضارع از مصدر (بایستن) ؛ علاوه شود فعل وجوبی ؛ تشکیل میشود .

درحال نفی ؛ (ب) حذف میشود :

فعل وجوبی

مثبت :	منفی :
باید بخوانم	باید نخوانم
باید بخوانی	باید نخوانی
باید بخواند	باید نخواند
باید بخوانیم	باید نخوانیم
باید بخوانید	باید نخوانید
باید بخوانند	باید نخوانند

۲۳٤ - به آخر امر حاضر ، هرگاه (نده) علاوه شود اسم فاعل ، تشکیل میشود :

اسم فاعل

مثبت		منفی	
خوانده	خوانندگان	نخوانده	نخوانندگان

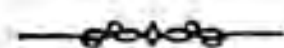


۲۳٥ ـ به اول فعل ها هرگاه ادات شرط یعنی ادات (اگر) و یا مخفف این ؛ که لفظهای (گر ، ار ، ور) است آورده شود صیغهٔ شرطیه تشکیل میشود .

ACKU

صیغهٔ شرطیه

مثبت :	منفی :
ماضیٔ شرطی : اگرخواندم	اگرنخواندم
مضارع شرطی : اگرخوانم	اگرنخوانم
حال شرطی : اگرمی‌خوانم	اگرنمی‌خوانم
استقبال شرطی : اگرخواهم خواند	اگرنخواهم خواند



فعل لازم را متعدی ساختن

۲۳٦ ـ به آخر امرحاضر فعل لازم ؛

هرگاه (اندن) آورده شود یك درجه ؛ واگر (انیدن) آورده شود دو درجه ؛ متعدی ساخته میشود . مثلا :

مصدر	امرحاضر	یك‌درجه متعدی	دورجه متعدی
خندیدن	خند	خنداندن	خندانیدن
گریستن	گری	گریاندن	گریانیدن .

فعل معلوم را مجهول ساختن

۲۳۷ ـ هرگاه اسم مفعول یك فعل معلوم بسربوده فعل اعانهٔ (شدن) ؛ تصریف شود فعل معلوم مذکور (مجهول) میگردد . مثلا :

خواندن ـ خوانده شدن ، نوشتن ـ نوشته شدن . . . وهکذا

ACKU

	مثبت :	منفی :
ماضیٔ مطلق شهودیٔ مجهول :	خوانده شدم	خوانده نشدم
حکایهٔ شهودی » :	خوانده میشدم	خوانده نمیشدم
ماضیٔ نقلیٔ . . . . » :	خوانده شده ام	خوانده نشده ام
روایت نقلیٔ . . . . » :	خوانده شده بودم	خوانده نشده بودم
مضارع . . . . . . » :	خوانده شوم	خوانده نشوم
حال . . . . » :	خوانده میشوم	خوانده نمیشوم
مستقبل . . . . . » :	خوانده خواهم شد	خوانده نخواهم شد
انشائیٔ مفرد (الزامی) » :	خوانده بشوم	خوانده نشوم
انشائیٔ مرکب . . . » :	خوانده شده باشم	خوانده نشده باشم
فعل وجوبی . . . . » :	خوانده شدنیم	خوانده نشدنیم
فعل شرطی . . . . » :	اگرخوانده شوم	اگرخوانده نشوم
امرحاضر . . . . . » :	خوانده شو	خوانده مشو
امرغائب . . . . . » :	خوانده شود	خوانده نشود

ACKU

تمرین - ۱۸

[امر حاضر مصدر های آتی و نیز فعلها نیکه از امر حاضر ؛ مشتق میشوند تشکیل کنید !]

انجامیدن	تافتن
اندوختن	تراشیدن
اندیشیدن	جستن [به کسر جیم]
یافتن	جستن [به ضم جیم]
بردن	جنبیدن
بریدن	خوابیدن
پنداشتن	دادن
پیوستن	دوختن
دزدیدن	رستن

اسئله : تشکیل امر حاضر ؛ خواه از مصدر دالی و خواه از مصدر تائی به چند قاعده وچه گونه میشود ؟ و شاذ هر قاعده را بیان کنید !

مابعدش در صحیفهٔ ۱۶۹

مابعد سؤالهای صحیفهٔ گذشته :

در اول امر حاضر بسیط ، دائماً کدام حرف میباشد ؟ آیا در اول امر حاضر مرکب نیز ، حرف (ب) الحاق میشود یا نه ؟ نهی حاضر ، چیست ؟ فعل مضارع ، زمان حال ، چه گونه تشکیل میشوند ؟ فعل انشائی مفرد (فعل التزامی) چه گونه تشکیل میشود ؟ و در منفیٔ آن آیا حرف (ب) می آید ؟ آیا در مثبتش همیشه (ب) می آید ؟ منفیٔ فعل التزامی ، ازصیغهٔ منفیٔ فعل مضارع ، بواسطهٔ چه ، تفریق میشود ؟ امر غائب ، چه گونه تشکیل میشود ؟ نهی غائب ، چیست ؟ صیغهٔ امر غائب ، بعضاً چه گونه تشکیل میشود ؟ فعل وجوبی ، چه گونه تشکیل میشود ؟ و درحال نفی ، آیا حرف (ب) حذف میشود یا نه ؟ اسم فاعل ، چه گونه تشکیل میشود ؟ صیغهٔ شرطیه ، چه گونه تشکیل میشود ؟ فعل لازم ، چه گونه متعدی ساخته میشود ؟ فعل معلوم ، چه گونه مجهول ساخته میشود ؟

٣ - فروع افعال

٢٣٨ - فرع فعل : اسم و صفتیست که مادهٔ آن ؛ فعل بوده بقرار قاعده ؛ اسم وصفت گردیده باشد .

٢٣٩ - فروع افعال ؛ اینها اند :

اسم مصدر ، حاصل مصدر ، صفت مشبهه ، صیغهٔ حالیه ، صیغهٔ مبالغه ، اسم آلت .

١ - اسم مصدر

٢٤٠ - مصدر تخفیفی بسیط ؛ و اکثر یا مرکب ؛ بحکم اسم مصدر میباشد . مثلا :

خرید = اشتراء	گفت و شنید
دید = زیارت	خرید و فروخت
بازدید = اعادهٔ زیارت	دید و باز دید

ACKU

۲ ـ حاصل مصدر

۲٤۱ ـ حاصل مصدر ، به ۳ نوع « تشکیل میشود :

نوع اول : به واسطهٔ الحاق نمودن (ار) به آخر مصدر تخفیفی . مثلا :

رفت ـ رفتار	کرد ـ کردار
گفت ـ گفتار	دید ـ دیدار

نوع ثانی : به واسطهٔ علاوه نمودن (ه) به آخر امر حاضر . مثلا :

خند ـ خنده	موی ـ مویه = انین
گری ـ گریه	پوی ـ پویه

نوع ثالث : به واسطهٔ الحاق نمودن (ش) به آخر امر حاضر . مثلا :

دان ـ دانش	رو ـ روش
کوش ـ کوشش	بین ـ بینش



۳ - صفت مشبهه

۲٤۲ - صفت مشبهه : به ۲ نوع تشکیل میشود :

نوع اول : بواسطهٔ الحاق نمودن (ار) به آخر مصدر تخفیفی ، مثلا :

نمود - نمودار = ظاهر ، جلی
پدید - پدیدار = آشکار



نوع ثانی : بواسطهٔ الحاق نمودن (الف) به آخر امر حاضر ، مثلا :

بین - بینا	گوی - گویا
شنو - شنوا	دان - دانا



ACKU

٤ ـ صیغهٔ حالیه ـ حال ترکیبی

۲٤۳ ـ صیغهٔ حالیه ؛ بواسطهٔ الحاق نمودن (ان) به آخر امر حاضر ؛ تشکیل میشود . مثلا :

خند — خندان	افت — افتان
گری — گریان	خیز — خیزان

بعضاً صفت مشبهه میشود . مثلا :

نمای — نمایان = آشکار

شای — شایان = لایق

٥ ـ صیغهٔ مبالغه

۲٤٤ ـ به آخر مصدر تخفیفی ویا به آخر امر حاضر ؛ هرگاه (کار) علاوه شود صیغهٔ

مبالغه تشکیل میشود . مثلا :

از مصدر تخفیفی :	از امر حاضر :
آفرید ـ آ فریدکار = خلاق	آموز ـ آموزکار = معلم
پرورد ـ پروردکار = رزاق	آمرز ـ آمرزکار = غفور



٦ ـ اسم آلت [۱]

۲٤٥ ـ به آخر امر حاضر ؛ هرگاه (ه) علاوه شود اسم آلت ؛ تشکیل میشود . مثلا :

آویز ـ آویزه	استرا ـ استره = پاک
تاب ـ تابه	آیین ـ آیینه

---

[۱] بعض اصطلاحات علمیه و فنیه ؛ مع الاسف ؛ غلط رواج یافته . تصحیح آن ؛ واجبهٔ ذمت ارباب کمال است !

اسئله : فرع فعل : چیست ؟ فروع افعال کدامند ؟ مصدر تخفیفی ، حکم چه را دارد ؟ حاصل مصدر ، چه گونه تشکیل میشود ؟ صفت مشبهه ، چه گونه تشکیل میشود ؟ صیغهٔ حالیه چه طور تشکیل میشود ؟ صیغهٔ مبالغه ، چه گونه تشکیل میشود ؟ اسم آلت ، چه گونه تشکیل میشود ؟



نحو
ویا
تألیف کلام

۲٤٦ – ترکیب ، ۲ قسم است :
(ترکیب ناقص ویا ترکیب غیر مفید) .
(ترکیب تام ویا ترکیب مفید) .

ترکیب ناقص ویا ترکیب غیر مفید

۲٤۷ – ترکیب ناقص ؛ ترکیبیست که دران ؛ اسناد نمیباشد و برای مخاطب ؛ خبر تام ؛ افاده وبیان نمیکنند . مثلا :

ترکیب اضافی ها ، ترکیب توصیفی ها ، وصف ترکیبی ها ، ترکیب مزجی ها ، ترکیب اعدادی ها یک یک (ترکیب ناقص و ترکیب غیر مفید) است .

ترکیب تام ویا ترکیب غیر مفید

۲٤۸ – ترکیب تام ، ترکیبها ئیست که در آنها اسناد بوده برای مخاطب ، یك خبر تام ، افاده و بیان میکند .

ترکیب تام را (جمله) و یا (کلام) نیز میگویند .

۲٤۹ – جمله ۲ قسم است : جملهٔ فعلیه ، جملهٔ اسمیه .

جملهٔ فعلیه

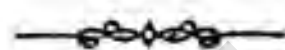
۲۵۰ – جملهٔ فعلیه : جمله ئیست که از فعل و فاعل ، یا نائب فاعل ، مرکب میباشد ، مثلا : احمد خواند .

« خواند » فعل یعنی کار ، « احمد » فاعل یعنی کار کننده .

جمله بعضاً ازفعل مجهول و نائب فاعل ؛ مرکب میباشد . مثلا :

مکتوب فرستاده شد .

« فرستاده شد » فعل مجهول یعنی فاعلش نا معلوم ، « مکتوب » نائب فاعل یعنی قائمقام فاعل است .



جملهٔ اسمیه

۲۵۱ – جملهٔ اسمیه ؛ جمله ئیست که از مبتدا و خبر ؛ و رابطه یعنی ادات خبر ؛ مرکب باشد .

مبتدا

۲۵۲ – مبتدا : کله ئیست که کلام ؛ بواسطهٔ آن ؛ ابتدا یعنی آغاز میکند .

مبتدا را (مسند الیه) نیز مینامند .

ACKU

مبتدا : یااسم و یا کلمهٔ که بحکم اسم است میباشد . مثلا :

برف : سفید است .

اسم (برف) : مبتدا است .

خبر

۲۵۳ ـ خبر : کلمه ئیست که حال و صفت مبتدا را بیان میکند . (خبر) را (مسند) نیز مینامند .

خبر : علی الاکثر : صفت ویا کلمهٔ که بحکم صفت است میباشد . مثلا :

برف : سفید است .

« برف » مبتدا ، « سفید » خبر ؛ و « است » ادات خبرست .

ادات خبر

۲۵٤ ـ ادات خبر : رابطه ئیست که خبر را به مبتدا : اسناد میکند .

۲۵۵ - مبتدا هرگاه یکی از ضمائر شخصیه باشد رابطهٔ که به خبر ؛ لاحق خواهد شد دائما مقابل به ضمیر شخصی ؛ ضمیر نسبی میباشد . مثلا :

من دانایم .

درین مثاله ؛ ضمیر شخصیٔ (من) مبتداست . وبسببیکه متکلم آمده لهذا به صفت (دانا) که خبراست ضمیر نسبیٔ متکلم ؛ لاحق شد .

۲۵۶ - مبتدا هرگاه غیر ضمائر شخصیه باشد ادات خبر یعنی رابطه ؛ دائما (است) میباشد . مثلا :

آتش ؛ سوزان است . . . و هکذا

آتش «مبتدا» ، سوزان «خبر» ، است «ادات خبر» .

۲۵۷ - در صورت منفیٔ جملهٔ اسمیه ها پیشتر از ادات خبر ، ادات نفی یعنی (نه) می‌آید .

(نه) هر وقتیکه به ضمائر نسبیه ؛ لاحق شود در مفرد متکلم ، مفرد غائب و جمع غائب ؛ (ها) ی (نه) و (الف) ضمیرها حذف گردیده به عوض آنها یك (ی) مفتوح ؛ و در مفرد غائب ؛ یك (ی) مکسور آورده میشود . مثلا :

من دانا نه‌ام ـ نیم	مادانا نه‌ایم
تو دانا نه‌ئی ـ نه‌ئی	شما دانا نه‌اید
اودانا نه‌است ـ نیست	ایشان دانانه‌اند ـ نیند

۲۵۸ ـ خبر ؛ هرگاه ضمیر شخصی باشد ادات ربط ؛ باز ضمیر نسبی میباشد . مثلا : مهمان منم ، معلم تونی ... وهکذا

هست ــ نیست

۲۵۹ ـ کلمه های (هست) و (نیست) نیز ؛ خبر میشوند . مثلا :

— درین کار فائده هست . و

— درین بازی ؛ فائده نیست .

۲۶۰ ـ ترکیب ها ؛ هم مبتدا ، هم خبر میشوند . :

— احمد ؛ برادر منست .

« احمد » مبتدا ، ترکیب اضافی « برادر من » خبر ، « ست » ادات خبر . و

— درس شما سهلست .

ترکیب اضافی « درس شما » مبتدا ، « سهل » خبر ، « ست » ادات خبر .

— باغ ما ؛ جای خوشست .

ترکیب اضافی « باغ ما » مبتدا ، ترکیب توصیفی « جای خوش » خبر ، « ست » ادات خبر .



ACKU

متممات جمله

۲٦۱ ـ در جملهٔ اسمیه ها چیزیکه اصلست یعنی عنصر اصلی (مبتدا ، خبر) ؛ و در جملهٔ فعلیه ها (فعل ، فاعل و یا نائب فاعل) است .

ماعدای آنها را « متممات جمله » مینامند .

۲٦۲ ـ اساساً متممات جمله ، عبارت از متعلقات فعل ، حال ترکیبی ، تمیز است .

۲٦۳ ـ متعلقات فعل ؛ عبارت از مفعولها است .

۲٦٤ ـ حال ترکیبی : جمله را بصیغهٔ حال ترکیبی ؛ تشکیل نمودن است . مثلا :

احمد ؛ گریان آمد ، شادان رفت .

۲٦٥ ـ تمیز : به اول اسم وصفتها یك (ب) ؟ مفتوح آورده و تمیز ؛ بیان کرده جمله ؛ تشکیل کردن است . مثلا :

ACKU

احمد ؛ بهشیاری و بکمال ؛ بتو فائق است .

۲٦٦ ـ در جملهٔ اسمیه ها : اولا « مبتدا » بعده « خبر » و بعده « ادات خبر » می آید .

۲٦۷ ـ در جملهٔ فعلیه ها : اولا « فاعل ویا نائب فاعل » بعده فعل هرگاه متعدی باشد « مفعول صریح » بعده « مفعول غیر صریح » ودر آخر همه ؛ « فعل » می آید .

اسئله : ترکیب ؛ چند قسم است ؟ ترکیب ناقص را دیگر چه مینامند ؟ ترکیب ناقص ؛ چه گونه ترکیب است ؟ ترکیب تام ؛ چه گونه ترکیب است ؟ ترکیب تام را دیگر چه مینامند ؟ جمله ویا کلام ؛ چیست ؟ جمله ، چند قسم است ؟ جملهٔ فعلیه از چه ؛ مرکب میباشد ؟ جملهٔ اسمیه از چه ؛ مرکب میباشد ؟ مبتدا ، کدام کلمه را میگویند ؟

ما بعدش به صحیفهٔ ۱۸۵

ما بعد سؤالهای صحیفهٔ گذشته :

مبتدا : نام دیگرش چیست ؟ کدام کلمه : مبتدا میشود ؟ خبر : کدام کلمه را میگویند ؟ کدام کلمه : خبر میشود ؟ چه را ادات خبر میگویند ؟ ادات رابطه‌ها دائما به چه : لاحق میشود ؟ مبتدا هرگاه ضمیر شخصی باشد رابطهٔ که به خبر : لاحق میشود آیا دائما کدام ضمیر میباشد ؟ مبتدا : هرگاه از ضمائر شخصیه نباشد ادات رابطه : چه میباشد ؟ در صورت منفیٔ جملهٔ اسمیه‌ها ادات نفی : آیا پیشتر از چه می آید ؟ ادات نفی (نه) هرگاه به ضمائر نسبیه لاحق شود چه تبدلات میشود ؟ خبر هرگاه ضمیر شخصی باشد ادات رابطه چه میشود ؟ کلمات (هست ـ نیست) نیز : آیا خبر میشوند ؟ ترکیب

مابعدش به صحیفهٔ ۱۸٦

٦ – ادوات

ادات چیست ؟

۲٦۸ – کلمهٔ ریزه ویا حرف است که خودبخود معنا ندارد وبه اسماء و افعال ، لاحق میشود .

ادوات در فارسی ، ۲ نوع است : ادوات بسیطه ، ادوات مرکبه .

۲٦۹ – ادوات بسیطه : اداتهائیست که عبارت از تنها یك حرف باشند .

مابعد سؤالهای صحیفهٔ گذشته :

ناقص ها آیا مبتدا وخبر میشوند ؟ درجملهٔ اسمیه ها ودر جملهٔ فعلیه ها اصل ، چیست ؟ متممات جمله چیست ؟ اساساً متممات جمله ، عبارت از چیست ؟ متعلقات فعل ، چیست ؟ حال ترکیبی ، چیست ؟ تمیز ، چیست ؟ ترتیب اجزای جملهٔ اسمیه یعنی درجملهٔ اسمیه ، اول ، چه و بعده چه می آید ؟ ترتیب جمله های فعلیه چه گونه است ؟

ادوات بسیطه

(الف)

۲۷۰ ـ حرف (الف) : یا در اول کلمه و یا در وسط کلمه و یا در آخر کلمه میباشد .

ـ الفیکه دراول کلمه باشد ـ

۲۷۱ ـ الفیکه در اول کلمه باشد به ۳ نوع میباشد :

الف اصلی ، الف وصلی ، الف زائد .

۲۷۲ ـ الف اصلی چنین الف است که از نفس کلمه بوده حذفش جائز نباشد . مثلا : اندام ، انجام ... و هکذا . که اگر الفیکه در اول این کلمه ها حذف شود در کلمه های مذکور ؛ معنا نماند .

۲۷۳ ـ الف وصل : چنین الف است که در حین حذفش معنـای کلمه خراب نمیشود .
مثلا :

اشتر ـ شتر ، اشکم ـ شکم ، افتادن ـ فتادن ، افسوس ـ فسوس . . . وهکذا

۲۷٤ ـ الف زائد : چنین الفست که تنهـا در شعر ؛ برای ضرورت وزن و زینت کلام ؛ آورده میشود . که درهنگام حذف آن ، هیچ یك خللی درمعنای کلمه ؛ حاصل نمیشود .
مثلا :

بیت :

ایا باره وطوق بنمود شاد ابر میمنه سام را باقباد

درین بیت ؛ هرگاه الف هـای « ایا » و « ابر » ؛ حذف نموده « یا » و « بر » گفته شود به معنا خلل نمی رسد .

ACKU

الفیکه دروسط کلمه باشد

۲۷۵ ـ الفیکه در وسط کله باشد ۰ نوع است :

الف دعا ، الف احاطه ، الف مقابله ، الف عطف ، الف زائد ۰

۱) : الف دعا ؛ به فعل مضارع ۰ داخل گردیده خواه معنای دعای خیر و خواه معنای دعای شر ؛ افاده و بیان میکند ۰ مثلا :

دهد ـ دهاد ، کند ـ کناد ۰۰۰ وهکذا ۰

بیت :

خدایا دشمنش «جایی بمیراد»
که هیچش دوست بربالین نباشد

۲) : الف احاطه ؛ مابین دو کله بوده آنه دو کله را یکی میسازد ۰ مثلا :

سراسر ، سراپا ۰۰۰ وهکذا

مصراع :

در « سرا پای » وجودت هنری هست که نیست -

۳) : الف مقابله : مابین دو کلمهٔ که از یک جنس‌اند درامده مساوات : بیان میکند . این را (الف مساوات) نیز میگویند . مثلا :

خنداخند ، دوشا دوش ، رنگارنگ ، گوناگون .

بیت :

این پر ازلاله هـای « رنگارنگ »
وین پر ازمیوهای « گوناگون » .

٤) : الف عطفی : چنین الف است که از واو عطف : بدل شده و مابین دوکله درآمده هردوی آنها را به یک حکم : ارجاع میکنند .

مثلا :

کم و بیش — کمابیش ، رست و خیز —

ACKU

وستاخیز ، تك وبوی ـ تکاپوی ... وهکذا

مصراع :

تحصیل کام دل « بتکاپوی » خوشتر است

٥) : الف زائد : چنین الف است که دخل درمعنا ندارد صرف برای ضرورت وزن وتحسین کلام آورده میشود . مثلا :

سبکسر ـ سبکسار ، نکونسر ـ نکونسار



الفیکه درآخر کلمه باشد

۲۷٦ ـ الفیکه در آخر کلمه ، لاحق شود ۹ نوع است :

الف ندا ، الف تحسر ، الف تعجب ، الف فاعلیت ، الف وصفیت ، الف نسبت ،

الف دعا ، الف اشباع ، الف جواب .

۱) : الف ندا : الف است که به کله ، معنای ندا میدهد . مثلا :

دل ـ دلا ، شهریار ـ شهریارا ،

« پادشاها » جرم مارا در گذار .

۲) : الف تحسر : الف است که معنای ندا و تأثر ، افاده میکند . مثلا :

درد ـ دردا = آه درد ، حسرت ـ حسرتا = آه حسرت .

بیت

دردا وحسرتا که عنانم زدست رفت

دستم نمیرسد که بگیرم عنان دوست .

۳) : الف تعجب : در کله که لاحق شود معنای تعجب میدهد . مثلا :

خوش ـ خوشا .

مصراع :

« خوشا » درویشیا کورا بود کنج تن آسانی

٤) : الف فاعلیت ؛ عبارت از علامت صفت مشبهه است . به آخر امر حاضر ؛ لاحق میشود . مثلا :

دان ـ دانا = علیم ، بین ـ بینا = بصیر .

٥) : الف وصفیت ؛ چنین الف است که معنای توصیف میدهد . مثلا :

شکیب ـ شکیبا = صابر ، فریب ـ فریبا = فریب دهنده ، بوی ـ بویا = معطر . گل بویا ، سنبل بویا . . . و هکذا

٦) : الف نسبت ؛ چنین الف است که از یای نسبت ؛ بدل شده باشد . مثلا :

مسیح ـ مسیحی ـ مسیحا = منسوب به مسیح

بیت :

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

۷) : الف دعا ؛ الف است که به فعل مضارع لاحق شده معنای دعا میدهد . مثلا :

باد — بادا ، بیند — بیندا .

مصراع :

روز شادی دشمنش کم بیندا

۸) : الف اشباع ؛ الف است که صرف برای زینت کلام ویا برای تکمیل وزن آورده میشود . مثلا :

بس — بسا ، آشکار — آشکارا

مصراع :

بسا زورمندا که افتاد سخت

۹) : الف جواب ؛ به کلمهٔ که لاحق شود معنای جواب میدهد . مثلا :

گفت — گفتا .

ACKU

بیت :

بکفتش وصل به یا هجر از دوست
بکفتا آنچه میل خاطر اوست .

۱۰) : الف مصدری : از یای مصدری منقلب بوده به کلمهٔ که لاحق شود معنای مصدر میدهد . مثلا :

دراز ـ درازی ـ درازا
فراخ ـ فراخی ـ فراخا



ـ(ب)ـ

۲۷۷ ـ حرف (ب) به اول کلمه ها داخل شده ده معنا افاده میکند :

الصاق ، مصاحبت ، قسم ، استعانت ، ظرفیت ، استعلا ، تعلیل ، تأکید ، زائد ،

و ادات مفعول الیه میشود .

۲۷۸ - درحرکهٔ (باء) که به کلمات ؛ لاحق میشود اختلاف هست . بعضی میگویند که بهمه حال ؛ مکسور باشد و به فتحه خواندن ، غلط است . و بعضی میگویند که هرگاه به فعلها و مصدرها لاحق شود مکسور ؛ و اگر به سائر کلمه ها لاحق شود مفتوح میباشد .

۱) : باء الصاق ؛ معنای اتصال میدهد . مثلا :

دوش بدوش .

مصراع :

بتو دلبسته چنانم که غریبی « بدیار »

« ب » ی « بدیار » برای الصاق است .

۲) : باء مصاحبت ، معنای واسطه وذریعه ؛ افاده میکنند . مثلا :

بقلم ؛ نوشتم = بواسطهٔ قلم ؛ نوشتم .

ACKU

بیت :

در ختی که اکنون گرفتست پای
« بنیروی » شخصی بر آید زجای

حرف (ب) که در « بنیروی » است برای مصاحبت میباشد .

۳) : باء قسم : معنـای قسم میدهد . مثلا :

بجان تو .

مصراع :

« بخدا » و « برسولش » نگهی کن ما را .

حرف (ب) کـه درالفاظ « بخـدا » و « برسولش » است برای قسم میباشد .

٤) : باء استعانت : به معنای مدد خـواهی می‌آید . مثلا :

بنام خدا .

مصراع :

بنام خداوند جان آفرین .

حرف (ب) که در « بنام » است برای استعانت میباشد .

٥) : باء ظرفیت : معنای ظرفیت میدهد یعنی درعربی بمعنای (فی) می آید . مثلا :

بدوربهار = دروقت بهار .

مصراع :

« بدریا » در منافع بی شمار است .

٦) : باء استعلا : در عربی بمعنای « علی » می آید . مثلا :

پسر بدرخت رفت .

مصراع :

ببام رفت مؤذن نداده بانك خروس

٧) : باء تعلیل : معنای « برای » میدهد .

مثلا :

اگر خشم بگیرد « بکردار » زشت

باء « بکردار » برای تعلیل است .

۸) : باء تأکید ، چنین (ب) است که به مشتقات « ی داخل میشود . مثلا :

بکرد = کرد ، بکند ، بکن .

۹) : باء زائد ، چنین (ب) است که برای تزیین لفظ می آید . مثلا :

بعداز وفات او بصد سال .

۱۰) : باء مفعول الیه ، به کلمهٔ که لاحق شود مفعول الیه میسازد . مثلا :

بخانه رفتم ودر را بستم .



﴿ ت ﴾

۲۸۹ ـ « ت » به آخر کله دسا می آید :

ضمیر مفرد مخاطب بوده دائما ساکن میباشد .
این را « ادات خطاب » نیز مینامند . مثلا :

دست — دستت .

حرف ماقبل « ت » اگرچه مفتوح میباشد .
اما بعضاً درشعر ؛ ساکن میباشد .

مصراع :

(مانیز زبندکانت هستیم)

« ن » ماقبل « ت » که در « بندکانت » است
ساکن است .

حرف « ت » هرگاه مابعد (چه) ، (که)
بیاید ماقبلش مکسور میشود . مثلا :

کت ، چت .

وهرگاه بعداز (الف) ویا (واو) بیاید به ما
قبلش (ی) آورده میشود مثلا :

جا — جایت ، رو — رویت .

برای ضرورت وزن ؛ بعضاً قبل ازمدخولش

می آید . مثلا :

« کرم‌کن چنان کت برآیت زدست » که در اصل : « چنان که بر آید زدستت »



ز

۲۸۰ ـ حرف (ز) : مخفف است از ادات بیان و مفعول عنه و مفعول منه یعنی از ادات (از) مخفف است .

وقتیکه به کلمه هائیکه در اول آنها (ا ، و) نباشد لاحق شود مکسور خوانده میشود . مثلا :

زخانه بدر آمدم .



ACKU

﴿ س ﴾

۲۸۱ ـ حرف (س) به اول کلمه ها
زیاده میشود . مثلا :

پس ـ سپس = بعده ، پاس ـ سپاس =
شکر .



﴿ ش ﴾

۲۸۲ ـ حرف (ش) ضمیر مفرد غائب
بوده به آخر کله ها می آید . مثلا :

پای — پایش

ادات حاصل مصدر نیز میشود . مثلا :

روش ، نالش

ـ وقتیکه ضمیر غائب میشود (ش) ساکن ،
ماقبلش مفتوح میباشد .

٤ ـ و وقتیکه ادات حاصل مصدر شود (ش) ساکن ، ماقبلش مکسور میباشد .



-﴿ ك ﴾-

۲۸۳ ـ حرف (ك) ادات تصغیر بوده معنای خردی میدهد .

به (مادهٔ ـ ۷۳ مراجعت کنید !) .



﴿ م ﴾

۲۸٤ ـ حرف (م) هرگاه به اول کلمه لاحق شود ادات نهی میشود . و دائما مفتوح میباشد . مثلا :

خوان ـ مخوان

ACKU

و هرگاه به آخر کلمه ؛ لاحق شود ضمیر متکلم میشود و ساکن بوده ماقبلش مفتوح میباشد . مثلا :

کتاب ـ کتابم . . . و هکذا

هرگاه بعد از هاء رسمیه باشد ماقبلش یك همزه آورده میشود . مثلا :

خانه ـ خانه ام . . . و هکذا





۲۸۵ ـ حرف (ن) هرگاه به اول کلمه ؛ داخل شود ادات نفی میباشد . مثلا :

گفتم ـ نگفتم . . . و هکذا





۲۸٦ - (واو) درفارسی ، ۷ قسم است :

۱) : واو معدول : بعد از حرف (خ) نوشته میشود مگر خوانده نمیشود ، مثلا :

خواستن ، خود ، خویش ، خویشتن ، خواب ، خواجه .

۲) : واو مجهول : ضمه بیان میکند ، حرفیکه ماقبلش می آید مضموم خوانده میشود و خود (واو) خواند نمیشود .

۳) : واو تصغیر : به آخر اسم وصفتها آمده معنای خردی میدهد ، مثلا :

پسر — پسرو ، نیك — نیکو .

٤) : واو ملازمت : التزام یك شی را به دیگر شی یعنی جدا نشدن آن را ازان ، بیان میکند .

ACKU

بیت :

اگر رستم از دست این نیر زن   من و کنج ویرانهٔ پیره زن

۵) : واو زائد : مثلا :

حق : بامنست ویا بااو ؟

واو های (ولی ، ولیکن ، وهم) نیز ،
زائد اند .

۶) : واو اشباع : به آخر علمهـا لاحق
میشود . مثلا :

کالو ، جالو ، خواجو . . . و هکذا

۷) : واو عطف : یادوکلمه ، ویا دو جمله را
بهم عطف میکند . مثلا :

پدر ومادرت رفتند ،

پدرم آمد و برادرم رفت .

واو هائیکه درابتدای جمله هـا می‌آیند مفتوح
میباشد . مثلا :

وچون دیدی مرابگو .

ACKU

ماقبل واو عاطفه ؛ هرگاه حرف صحیح باشد حرف مذکور ؛ مضموم خوانده میشود و خود واو ؛ علامت ضمه میباشد . مثلا :

مسجد و چاه و مهمانسرای .

هرگاه ماقبل واو عاطفه (ا ، و ، ه) باشد واو ؛ مضموم خوانده میشود . مثلا :

خانه و کاشانه ، هما و همایون ، خواجه و بنده . . . و هکذا

هرگاه ماقبل واو عاطفه (ی) باشد بعضاً شده دار و بعضاً بی شده ؛ و خود واو ؛ مضموم خوانده میشود . مثلا :

زهری و تریاقی .



ACKU



۲۸۷ ـ حرف (ه) در فارسی ۲ قسم است : هاء اصلی ، هاء وصلی .

۲۸۸ ـ هاء اصلی : چنین (ه) است که حذفش جائز نیست .

شاه ، پادشاه ، کوه ، اندوه ، گناه ، سیاه . . . و هکذا

هاء اصلی : درجمع ، دراضافت ، درتصغیر بحال خود میباشد . مثلا :

شاهان ، شاه ما ، شاهك . . . و هکذا

هاء اصلی را (هاء ملفوظ) نیز میگویند .

۲۸۹ ـ هاء وصلی : ۳ نوع است :

۱) : علامت فتحه میباشد . مثلا : گفته ، بنده .

ACKU

۲) : علامت کسره میباشد . مثلا :
که ، چه .
۳) : هاء ثقلیه میباشد . مثلا :
زمان — زمانه [به ماده — ۷۵ مراجعت کنید !] .



۲۹۰ ـ حرف (ی) : ۲ نوع است :
یای معروفه ، یای مجهوله .

۲۹۱ ـ یای معروفه ۹ قسم است :
۱) : یای خطاب : توشا گردی ، تو گفتی .
۲) : یای نسبت : عثمان — عثمانی .
افغان — افغانی .

۳) : یای مصدری : به کلمهٔ که داخل شود معنای مصدریت میدهد . مثلا :

مردم — مردمی ، نیك — نیکی

نزدیك — نزدیکی .

٤) : یای لیاقت : برای اینکه معنای لیاقت بدهد به آخر مصدر ها لاحق میشود .

مصراع :

« نوشتنی » نبود حال من بیا وببین .

٥) : یای تعظیم و تحقیر : بزرگی و شرف مدخولش را ویا حقـارت آن را افاده میکنند . مثلا :

مصراع :

توشاهبازی ومن پرسوخته مگسی

٦) : یای تعجب : معنای عجیب میدهد . مثلا :

اومرد بدی بود ومرد بدی .

۷) : یای اثبات صفت : مثلا :

تو مردی و بزمی هستی .

۸) : یای اشباع : علی الاکثر به مخلصها علاوه میشود . مثلا :

آهی ، هجری ، نجانی .

۹) : یای القابی : علی الاکثر به مقدمهٔ مکتوبها مستعمل میشود . مثلا :

فرزندی = پسرم ، نور چشمی = نور چشمم .

۲۹۲ - یای مجهوله ؛ بسیار است مشهور ترین آنها ٥ است :

۱) : یای وحدت : به کلهٔ که لاحق شود معنای یکانگی میدهد . مثلا :

سیبی دادم = یك سیب دادم .

هر گاه به کلهٔ که آخر آن « هاء رسمیه باشد لاحق شود به شکل همزه یعنی به شکل (ٔ) نوشته

میشود ومکسور خوانده میشود . مثلا :

بنده ـ بندهٔ ، کاسه ـ کاسهٔ = یك کاسه .

وهرگاه بهمراه ادات خبر یعنی با لفظ (ست)

بیاید (ی) مذکور ظاهر میشود . مثلا :

بنده ـ بندهٔ ـ بنده ایست .

۲) : یای تنکیر : به کلمهٔ که لاحق شود نکره

میسازد . مثلا :

مردی دیدم = یك آدم دیدم .

تنبیه : تفریق نمودن (یای وحدت) و (یای

تنکیر) ؛ خیلی مشکل است . یای وحدت ؛ به

لفظ (یك) داخل نمیشود . از یك کلمه هرگاه

یای وحدت ؛ حذف گردیده بجای آن ؛ لفظ

(یك) علاوه شود معنا خراب نمیشود . مثلا :

(سیبی دادم) ویا (یك سیب دادم) گفته شود

معناً تفاوت نیست . مگر بعوض (غلامی دیدم)

ACKU

هرگاه (یك غلام دیدم) گفته شود معنا خرابه میشود . چرا که حرف (ی) که درلفظ (غلامی) است برای تنکیر است .

۳) : یای وقایه : چنین (ی) است که در ترکیب کلماتیکه در آخر آنها (الف) ویا (واو) باشد آورده می شود . مثلا :

آهوی ختن ، همای استخوان خور .

٤) : یای موصوله وموصوفه : چنین (ی) است که ما بعدش لفظ (که) بوده به مدخول جمله که ما بعدش است (صله) ویا (صفت) واقع میشود . مثلا :

مردی که دیدی ، سخنی که شنیدی

٥) : یای استمراری : معنای استمرار میدهد . این را (یای حکایه) نیز میگویند . به مفرد وجمع غائب ونیز به متکلم ماضیء معهودی ، حکایت

شهودی و فعل استمراری ؛ داخل میشود .
مثلا :

خواندی = خوانده بود ، خواندمی =
خوانده بودم ، خواندستمی .

اسئله : ادوات درفارسی ؛ چند نوع است ؟
ادوات بسیطه ؛ کدامند ؟ الف حرفی در کدام حد
کلمه ها میباشد ؟ الفیکه دراول کلمه میباشد چند
نوعست ؟ الف اصلی ؛ چه طور است ؟ الف
وصلی ؟ — الف زائد ؟ — الفیکه در وسط کلمه
باشد چند نوعست ؟ الفیکه درآخر کلمه باشد چند
نوعست ؟ — (ب) چند معنا افاده میکند ؟
حرکت (ب) که به کلمات لاحق شود چه گونه
است ؟ « ز » از چه مخفف است ؛ « س »
به کجاها لاحق میشود ؟ حرف « ش » چیست

ادوات مرکبه

۲۹۳ ـ ادوات مرکبه : ادا تها نیست که از یك ویا زیاده حرفها مرکب میباشد ۰

ـ (آ) ـ

ـ (آری) ادات تصدیق است ۰ مثلا :
آری خواندم ۰

ما بعد سؤالهای صحیفهٔ گذشته :
« ك » ادات چیست ؟ « م » ادات چیست ؟ « ن » ادات چیست ؟ واو در فارسی چند قسم است ؟ « ه » در فارسی چند قسمت ؟ های اصلیه چیست ؟ هــای وصلیه چند نوعست ؟ « ی » چند نوعست ؟ « یای معروفه » چند قسمت ؟ یای مجهوله چند قسمت ؟

ACKU

ـ (آسا) ادات تشبیه است . مثلا :
بهشت آسا .
ـ (آفرین) ادات تحسین است . مثلا :
آفرین ای فرزند نیك خصلت .
ـ (آگین) ادات اتصاف است . مثلا :
خشم آگین .
ـ (آیا) ادات استفهام است . مثلا :
آیا پدرت آمد .



ـ (ار) ادات شرط است . مخفف است از
(اگر) . مثلا :
ار بیابی مرا شادان کنی .
ـ (از) ادات ابتدا و تبعیض و مفعول عنه
و منه است . مثلا :
علاج از دست نادان خوش نباشد .

بحذف الف نیز ؛ جائز است . مثلا :

زمن پرس فرسودهٔ روزکار .

ـ (است) ادات رابطه وخبر است ، جمع آن (اند) است .

ـ (اگر) ادات شرط است . مثلا :

اگر خواهی سلامت درکنار است .

ـ (اندر) ادات ظرف است . مثلا :

اندرآمد بچمن ؛ شاهد کل



ب

ـ (با) : ادات مفعول معه و مصـاحبت است . . مثلا :

بامن بودی .

بعضاً به اسمها لاحق گردیده نسبت ٤ افاده میکند ، مثلا :

باوفا ، با انصاف .

– (بار) : ادات کثرت و ظرفیت است . مثلا :

دریا بار = بحر کلان ، رود بار = نهر کلان .

– (باری = هیچ نباشد) : ادات فذلکه و تقلیل است . مثلا :

باری اندك عنایتی فرما .

– (باز = تکرار) : ادات تأکید است . مثلا :

گفتی بکن و باز زنی سنگ ملامت .

– (بان) : ادات محافظت و مالکیت است . دائما به آخر کلمه ها لاحق میشود . مثلا :

ACKU

باغ ـ باغبان ، کشتی ـ کشتیبان .

ـ (بر) : ادات استعلا است . مثلا :

این کتاب را برمیز بگذار .

مصراع :

برسرم سایهٔ احسان تو بس .

هرگاه به فعلها لاحق شود زائد میباشد .

مثلا :

بیا برگو که از عالم چه دیدی .

ـ (برای) : ادات مفعول له و تعلیل است .

مثلا :

برای خاطر دشمن متاب روی از دوست .

ـ (بس = کافی) : ادات حصر است .

مثلا :

دولت جاوید نه سخنراست بس .

ـ (بسی ـ بسا) : اینها صفات مبهمه اند .

ACKU

ـ (بلکه) : ادات احتمال یعنی ادات استدراك واضراب است . مثلا :

این مژده ؛ مرانیست بلکه دشمنان مراست .

ـ (بهر ـ از بهـر) : ادات مفعول له و تعلیل است . مثلا :

بهر دونان ؛ منت دونان مکش .

ـ (بو ـ بو که = اولاکه ، مأمولست که) : ادات ترجی است . از فعل « بودن » مشتق است .

مصراع :

بو که بویی بشنویم از بستان شما

(یعنی مأمولست که از خاك بوستان شما بویی بشنویم)

ـ (بی) : ادات نفی وسلب است . مثلا :

سلام روستائی ؛ بی طمع نیست .



﴿ پ ﴾

ـ (پاد) ادات ضدیت است . مثلا :
پاداش = مجازات ، پاد زهر = ضد زهر
ـ (پس) : ادات تفصیل است . مثلا :
پس ؛ در هر نفس ؛ دو نعمت موجود است .
بمعنای « بعده ، بعد » جواب شرط میباشد .
مثلا :

بیادگار بماند پس از من اشعارم .

﴿ ت ﴾

ـ (تا) ؛ به اول کلمه ها آمده نظر به محل و موقعش بقرار آتی ؛ خیلی معنا ها افاده میکنند :
۱) : ادات ابتــدا است . درلسان ترکی

ACKU

به «معنای دن بری» میباشد . مثلا :

تا تو رفتی قرارم ازکف رفت .

۲) : ادات انتها است . مثلا :

ازبامداد تابشب .

۳) : ادات شرط است . در ترکی به معنای «دچی ، دیجه» میباشد مثلا :

تا پریشان نشود کار ؛ بسامان نرسد .

٤) : ادات غرض است . مثلا :

بفرمود تا رخش را زین کنند .

٥) : ادات تحذیر است . مثلا :

تا نیازاری اندرون کسی = حذر کن قلب کسی را نرنجانی .

٦) : ادات تعلیل است . مثلا :

جنس باید تادر آمیز بهم = برای امتزاج نمودن بهم ؛ همجنس بودن لازم است .

۷) : ادات تعجب و ترقی است . به معنای « عجبا ، ببینیم » می آید . مثلا :

سحر تاچه زاید ؛ شب آبستن است .

۸) : ادات استدامت است . مثلا :

تاجها نست درجهان باشی .

ـ (تر) : ادات تفضیل است . مثلا :

به بد ؛ شکر کن تا بدتر نیاید .

ـ (ترین) : ادات مبالغهٔ تفضیل است . مثلا :

هزار ؛ خوبترین مرغانست .

(ج)

ـ (جز ـ بجز) : ادات استثنا است . علی الاکثر با « باء زائد » مستعمل میشود . مثلا :

درجهان بجز نکوئی ؛ هیچ چیز نماند .

﴿ ج ﴾

ـ (چرا) : ادات استفهام است . مثلا :
چرا درس نمیخوانی ؟
ـ چند صفت استفهامیه است . [به ماده ـ ۱٤٦ مراجعت !]
ـ (چسان) : صفت استفهامیه است . [به ماده ـ ۱٤٦ مراجعت !]
ـ (چون) ومخففش (چو) : بقرار آتی یکچند معنا افاده میکنند :
۱) : ادات ابتدا و ظرف است و به معنای « وقتا که » می آید . مثلا :
چون بر افراخت رایت خورشید .
۲) : ادات تعلیل است . به معنای « برای چونکه » میباشد . مثلا :
چون بپرسیدی نیارم شد خموش .
٤) : صفت استفهامیه است . [به ماده ـ ۱٤٦ مراجعت !]

ACKU

ـ (چه) : صفت استفهامیه است [به ماده ـ ۱٤٦ مراجعت !]

ـ ادات مساوات میشود . مثلا :

چه بر تخت مردن ؛ چه بر روی خاك ! [یعنی هردوی آن ؛ مساویست] .





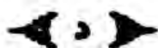
ـ (خواه) : از مصدر « خواستن » ؛ مشتق بوده ادات تساوی میباشد . مثلا :

توخواه ازسخنم پند گیر و خواه ملال .

ـ (خود ، خویش) : ضمیر مبهم است .

[به مادهٔ ـ ۱۷۱ مراجعت !]





ـ (دان) : ادات ظرف است . مثلا :
جانی که نمك خوری نمکدان مشکن .
قلم ـ قلمدان . . وهکذا
ـ (در) : ادات مفعول فیه و ظرف است .
مثلا :
شاگردان درمکتب « درس خوانند .
اکثریا در کلام « حذف میشود . مثلا :
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار .
[اصلش « درمعرفت »] .





ـ (را) : بقرار آتی به چند معنا می آید :
۱) : ادات مفعول به صریح است : کتاب را

بخواندم .

۲) : ادات تخصیص میشود : الهی جهان پادشاهی تراست .

۳) : ادات قسم میشود : خدارا زین معما پرده بردار .

٤) : اکثر یا از ادات مفعول الیه یعنی از (ب) بدل میباشد . مثلا :

همسایهٔ بد مباد کسرا . [اصلش : « بکسی » بود] .

٥) : ادات مضاف الیه میشود . حقگوی را زبان ملامت بود دراز .

٦) : اکثریا در کلام « مقدر میباشد . مثلا :

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد . [اصلش دشمن را » بود] .



﴿ ز ﴾

– (زار) : ادات مکان است ، مرغ ؛ زاری میکند درمرغزار .

– (زهی = چه خوب) : ادات تحسین است ، مثلا :

زهی ؛ چشمم بدیدار توروشن .

– (زیرا – ازیرا – ایرا) : ادات تعلیل است ، مخفف از « ازیراه » میباشد ، مثلا :

بد مکن زیرا بدت آید به پیش .

– (زینهار – زنهار) : ادات تحذیراست ، مثلا :

زینهار ازقرین بد زنهار .

– بعضاً ادات تأکید میشود و به معنای « البته » میباشد ، مثلا :

زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما .



س

- (سار) : ادات مکان و کثرت است .

مثلا : کوه — کوهسار .

- ادات تشبیه میشود . مثلا :

دیوسار = مانند شیطان .

- (سان) : ادات تشبیه است . مثلا :

مردم — مردمسان .

- (ستان) : ادات زمان و مکان است .

مثلا :

زمستان ، تابستان ، گلستان .





ف

- (فام) : اداتیست که رنگ ؛ بیان میکند .

مثلا :

ACKU

گل ـ گلفام = گلرنگ ، کبود ـ کبود فام = کبود رنگ .

ـ (فرو ـ فرا) : ادات تأکید است . مثلا :
هر کس از گوشهٔ فرا رفتند .





ـ (کاش ـ کاشکی = چه میشد) : ادات تمنی است .

بیت :

کاشکی مستی نمودی هر حرامی چون شراب .
آن زمان ؛ معلوم گشتی درجهان هشیار کیست .

ـ (کده) : ادات مکان است . مثلا :
آتشکده

ـ (که) : صفت استفهامیه است .
[به ماده ۱٤٦ مراجعه !]

١) ادات تعلیل میشود . مثلا :
بنشین بنشین که معلم آمد .
٢) : ادات ربط میشود . مثلا :
توکیستی که به زخدا بنده پروری .
٣) : ادات توصیف وبیان میشود . مثلا :
دیو بگریزد ز آن قوم که قر آن خوانند .
٤) : از ادات «از» بدل میشود . مثلا :
جور استاد ٤ به که مهر پدر .
ـ (کو) : صفت استفهامیه است .
[به ماده — ١٤٦ مراجعت !]



﴿ ک ﴾

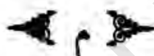
ـ (گار ـ گر ـ کار) : ادات مبالغه
است : ستم ـ ستمگار ـ ستمگر .
ـ (گان) : ادات جمع است . مثلا :

نیا = جَد ـ نیاکان = اجداد .
فرزند ـ فرزندکان .
که فرزندکانت نظر بر رهند .
ـ (کر) : ادات فاعلیت است : زر ـ زرکر ،
آهن ـ آهنکر .
ـ (کاه ـ که) : ادات زمان ومکان است .
مثلا :
سحر ـ سحرکه ، اردو ـ اردوکاه .
ـ (کون) : اداتیست رنك ؛ بیان میکند :
لعلکون = املرنك .
ـ (کویا) : ادات ظن است : کویا قیامت
شد آشکار .

﴿ ل ﴾

ـ (لاخ) : ادات مکان است : سنکلاخ
. . . وهکذا

ـ (لیك ـ ولیك ـ ولی ـ لیکن ـ ولکن) :
ادات استدراك است . مثلا :
صبر ؛ تلخست ولیکن برشیرین دارد .



ـ (مى) : زائد بوده به اول کلمه ها داخل میشود . بعضاً معنـای حصر و تخصیص ؛ افاده میکند . مثلا :
مى اورا سزد کبریا ومنی .
ـ (مکر) : ادات استثنا است : تعجیل ؛ نکو نیست مکر درعمل خیر .
۲ ـ ادات استفهام نکاری میشود . مثلا :
ای شب تومکر سحر نداری ؟
۳ ـ ادات ظن میشود : مکر فرشتهٔ رحمت درآمد ازدرما .

٤ ـ ادات ترجی میشود :

مگر این پنج روزه دریابی == امید میکنم که ازین پنج روز ؛ استفاده کنی .

ـ (مند) : ادات نسبت است . مثلا :

هنر مندان نبیند عیب کسرا .



ACKU

ن

ـ (نا) : ادات نفی است . علی الاکثر به مشتقات ؛ داخل میشود . مثلا :

بینا ـ نابینا ، گاه == وقت ـ ناگاه == بی وقت ، دفعةً ـ به آخر کلمه ؛ لاحق شده ادات مکان میشود . مثلا :

تنك ـ تنگنا == جای تنك .

ازین تنگنای جهان ؛ کی رهیم .

ـ (ناك) : ادات نسبت است : غمناك ،

فرحناك ، سوزناك •

بزن مطربا نغمهٔ سوز ناك •

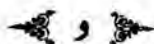
ـ (نه) : ادات نفی است • به اول فعلها داخل میشود • وقتیکه برای نفی جنس : به اول اسمها لاحق شود با (ه) : علیحده نوشته میشود • مثلا :

نه سیاه ونه سفید •

ـ (نی) : ادات نفی است : نی چنین است و نی چنان باشد •

ـ (نیز) : ادات عطف است : چنان نماند چنین نیزهم نخواهد ماند •





ـ (وا) : ادات تأکیدیست محرف از لفظ « باز » میباشد :

ACKU

روی وفا وانهفت روی جفا وانمود .

ـ (ور) : به آخر کلمه ها لاحق میشود .
ادات نسبت است :

هنر ـ هنرور .

ـ (وار) : ادات لیاقت و نسبت است :

شهوار ، بزرگوار .

ادات تشبیه میشود : پریوار .

ـ (وان) : بمعنای « بان » است : باغچه ـ
باغچه وان .

ـ (وش) : ادات تشبیه است : مثلا :
مهوش .

ـ (وند) : ادات نسبت و اتصاف است .
مثلا : خداوند .



ـ (هان) : ادات تنبیه است . مثلا :

همان صبح دمید و دامن شب ؛ شد چاک .

ـ (هر) : ادات استغراق است . مثلا :

هر سخن وقتی و هر کار ؛ مکانی دارد .

ـ (هر آینه = البته) : ادات تأکید و یقین است . مثلا :

خاطر شکن ؛ هر آینه گردد شکسته حال .

ـ (هرگز) : برای تأکید و نفی است :

نه هرگز چاه پر گردد ز شبنم .

ـ (هم) : ادات عطف و اشتراک است .

مثال درباب عطف : هم من آمدم هم او .

مثال درباب اشتراک : ترا هرکس دعا گویست و من هم .

ـ (همان) : ۱ ـ ادات حصر است :

تو همان درگاه را مواظبت کن .

۲) : ادات تعجیل میشود : همان برو هرگز منشین .

۳) : ادات عینیت میشود : این همان کسست که دیروز دیدم .

ـ (همی = دائما) : ادات استمرار است . به فعلها داخل میشود . بعضاً بعد از مدخولش می‌آید . مثلا :

من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید .

ـ (همه) : ادات تعمیم است : بکبتی همه حرك را زاده ایم .

ـ (همین) : ادات قصر است : کل ٤ همین پنج روز شش باشد .

هرگاه به ادات « که » متصل باشد سرعت را افاده میکند . مثلا :

همین که دید درآویخت برگریبانش .

ـ (هیچ) : ادات نفی مستغرق است . ضد لفظ « هر » است :

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار .



— (یا) : ادات تخییر است : یا سخن دانسته گوی ای مرد عاقل یا خموش .

٦ — ظرف

۲۹٤ — ظرفها ۲ قسم است : ظرف زمان ، ظرف مکان .

ظروف زمان

۲۹٥ — ظروف زمان ، اینها اند :

گاهی	دمادم
گاهگاهی	همان‌دم
بگاه	امروز
ناگاه	دیروز
ناگهان	امشب
ازدیرگاه	سالیان سال
شبانگاه	هرگز
بامدادان	همیشه
شامگاه	پیوسته
روزگاری	

ظروف مکان

۲۹۶ ـ ظروف مکان ، اینها اند :

فرا ـ فراز	تنگنا
فرو ـ فرود	هرسو
بالا ـ زبر	درون
پائین ـ زیر	بیرون
پیش	میان
پس	کران ـ کنار
واپس	راست
چپ	نزد ـ بر

۷ – ندا

۲۹۷ ـ ندا : چنین اصوات را گویند که در بین کلام بوده برای بیان نمودن حظ ، حیرت ، تعجب ، تحسر ، تأسف و ... غیره اینگونه حالات ، کشیده میشوند .

ـ الف ندا ، که به آخر اسمها لاحق میشود معنای (ای) را افاده میکنند .

مثلا : سعدیا = ای سعدی !

ـ (آه) : تحسر ، افاده میکند :

آه از دور چرخ گردون آه !

ـ (آفرین) : تحسین ، افاده میکند :

آفرین ! ای فرزند عاقل !

ـ (آوخ ـ آوه) : تأسف ، بیان میکند :

اوخ که بلب رسیده جانم !

– (افسوس) : تأسف ؛ افاده میکند :

افسوس که عمرما بیهوده گذشت !

– (باش) : تنبیه بیان میکند :

باش تاخیمه زند لشکر نیسان و ایار .

– (به به) : ادات تحسین است :

پدرم خط مرا دید به به گفت .

– (تفو) : نفرت ؛ افاده میکند .

تفو ! برتو ای چرخ گردون تفو !

– (خنك) : تحسین ؛ افاده میکند :

خنك آنکس که گوی نیکی برد .

– (دریغا) : تأسف ؛ بیان میکند :

دریغا رفت ایام جوانی !

– (وای) : تأسف وتحسر ؛ بیان میکند :

وای مسکین که هم بیمار باشد هم غریب !

– (وه) : تعجب وتحسین ؛ افاده میکند :

وه که ازماه ؛ خوبتر شده !

ACKU

تأسف ؛ بیان میکند :

.. که گر مرده باز گردیدی .

سؤالها : ظرفها چند قسم است ؟ ظروف زمان ؛ کدامند ؟ ظروف مکان ؛ کدامند ؟ ندا ؛ چه را میگویند ؟



تم الکتاب بعون الله الملك الوهاب .



به نیت استفادهٔ شاگردان مکاتب عسکریه

ترجمه نمودم . و سعی بلیغ کردم که مختصر و

مفید بیاید . مگر بی نقصان ؛ خداوند ست .

هرگاه مقصدم حاصل شد مسعودم و مؤلفش

مستحق شکرانست !

۲۰ — میزان — ۱۳۰۱ السید محمود سامی

—•—

ACKU

جدول خطا و صواب :

صفحه	سطر	خطا	صواب
۷	۱۳	ویا اسم جمع است	ویا اسم جمع ، اسم عین ، اسم معنی است
۱٦	۱٥	عضای جفت	اعضای جفت
۲٤	۱۳	خودمیباشد .	خود میباشد . مثلا : مکتوب نوشتم .
۲٥	۱۰	مفتوح	مفتوح ویا (به)
۲٥	۱۳	خانه بخانه	خانه بخانه ویا به خانه
۲٥	۱٤	دبستـان بدبستان	دبستان بدبستان و یا به دبستان
۲٦	۱۷	بدستان	بدبستان
۲۸	۸	... وهکذا	... وهکذا . (ب) هر وقتیکه بمعنای (واسطه) ویا (ذریعه) باشد علامت مفعول معه میشود .
۳۳	٦	هاء رسمیه	هاء رسمیه ویا (ی)

ACKU

صفحه	سطر	غلط	صواب
۳۳	۹	حربیه سنه ۱	حربیه سنه ۱ ، طوطمی؟ وزیر
۵۲	۵	نکار	نکادو
۵۴	۱۳	ساخته میشوند	ساخته میشوند . [به صحیفه — ۵۹] مراجعت
۶۹	۱۳	یاصفت	آیا صفت
۷۱	۸	عددها نیکه	عددها نیست که
۷۴	۱۴	خوانده شود.	خوانده شود . [مکرر عدد سه ۳ (سوم) و عددسی ۳ (سیوم) میشود] . مثلا :
۱۰۹	۴	متصله	متصل
۱۲۶	۹	تخوان	نخوان
۱۳۰	۱	فعلها دلالت	فعلها آنها را دلالت
۱۳۱	۷	بوده = بوده نی	بوده

صفحه	سطر	خطا	
۱۳۵	۳	شدهٔ = شده‌ئی	شدهٔ
۱۴۷	۱	افعالیکه از اسم حاضر؛ مشتق اند	اشتقاق اسم حاضر
۱۵۹	۱۱	مشبت	مثبت
۱۶۶	٤	دو رجه	دو درجه
۱۷۶	۱۳	و ترکیب	و یا ترکیب
۱۹۹	۱٤	۲۸۹	۲۷۹
۲۲۵	۱۰	ضمیر مهم	ضمیر مبهم
۲۲۶	۱۳	ارات	ادات
۲۳٤	۲	میکنیم	میکنم


PROPERTY OF ACKU 32634